|  |
| --- |
| عنوان: "تجربه یک آمریکایی" |
| مترجم: ثریا رضایی |
| ویراستار: |
| گوینده شماره 1: گوینده بیرون از رینگ – مرد 1 |
| گوینده شماره 2: گوینده بیرون از رینگ - زن |
| گوینده شماره 3: دوبلور 1 |
| گوینده شماره 4: دوبلور 2 |
| گوینده شماره 5: گوینده بیرون رینگ – مرد 2 |
| گوینده شماره 6: " فِلُوید نُرمَن" |
| گوینده شماره 7: "ریچارد شِرمَن" |
| گوینده شماره 8: " رُلی کِراُمپ" |
| گوینده شماره 9: " رُن ساس کیند"- نویسنده |
| گوینده شماره 10: " ریچارد اِسچیکِل" |
| گوینده شماره 11: " نِال گَبلِر" – زندگی نامه نویس |
| گوینده شماره 12: " سارا نیلسُون" – مورخ فیلم |
| گوینده شماره 13: " دُن هاهن" - نویسنده |
| گوینده شماره 14: گوینده اصلی داستان – " اُلیور پِلَت " |
| گوینده شماره 15: " والت دیزنی" |
| گوینده شماره 16: " تام سیتو" - نویسنده |
| گوینده شماره 17: "اِستیوِن واتس" – مورخ |
| گوینده شماره 18: "اِریک اِسمودین" – مورخ فیلم  |
| گوینده شماره 19: "کارمِنیتا هِیگین بوثام"- مورخ هنر |
| گوینده شماره 20: "میشائیل بَریِر" |
| گوینده شماره 21: "رُبِرت گیوِنز" |
| گوینده شماره 22: "تامپسُن" |
| گوینده شماره 23: "دُن لوسک" |
| گوینده شماره 24: گوینده اخبار |
| گوینده شماره 25: گزارشگر رادیو |
| گوینده شماره 26: ملکه داستان سفید برفی |
| گوینده شماره 27: سفید برفی |
| گوینده شماره 28: "فلورا دیزنی" –مادر "والت" |
| گوینده شماره 29: "الیاس دیزنی" – پدر "والت" |
| گوینده شماره 30: خانم نوجوان -گزارشگر |
| گوینده شماره 31: "داگلاس بِرَاُد" |
| گوینده شماره 32: "باب گیونز" |
| گوینده شماره 33: "پینوکیو" |
| گوینده شماره 34: وجدان " پینوکیو" |
| گوینده شماره 35: فرشته داستان "پینوکیو" |
| گوینده شماره 36: مرد چاق داستان "پینوکیو" |
| گوینده شماره 37: دوست "پینوکیو" |
| گوینده شماره 38: پدر "ژِپِتو" |

00:00:01

گوینده 1: امشب

00:00:03

گوینده 2 : تشبیه بی نظیریه که در صنعت بزرگ انیمیشن میخواد نقش یه موش کوچولو رو بازی کنه.

00:00:08

گوینده 3 : هی، "پِلُتو"، داره میاد.

00:00:11

گوینده 4 : مادر!

00:00:12

گوینده 5 : با مشت به میز زد و گفت ما کارتون نمی سازیم، ما قراره هنر کار کنیم.

00:00:17

گوینده 1 : یک رویداد دو شبه:

"والت دیزنی در تجربه یک آمریکایی" هم اکنون آغاز می شود .

00:00:52

متن: کجا بوده ایم، کجا هستیم و به کجا می رویم.

00:00:48

گوینده 1: سرمایه گذاری انحصاری " تجربه یک آمریکایی" توسط شرکت "بیمه آزادی متقابل" انجام شده است.

00:01:10

گوینده 1: منایع مالی این فیلم، که داستانهایی از ما رو برای شما بیان می کنه ، توسط سازمان ملی اوقاف امور انسانی تامین شده.

00:01:21

گوینده 1: "تجربه یک آمریکایی" همچنین از طرف صداو سیما و مشارکت بینندگانی مثل شما در ایستگاه رادیوی " پی بی اِس" حمایت میشه. "سپاسگذاریم"

"والت دیزنی"

قسمت اول

گوینده : " اُلیوِر پِلَت "

ویرایش: "جان نِئوبِرگِر"

داستان: "سارا کُلت" و "تام جِنینگز"

تهیه کننده و کارگردانی: " سارا کُلت"

00:02:01

گوینده 6: هر وقت که "والت" از تالار ورودی رد می شد، سرفه بلندی می کرد، این یه علامت اخطار بود و ما متوجه می شدیم که رئیس نزدیکه.

00:02:13

گوینده 7: در انیمیشن "بامبی" عبارتی هست که می گه: هروقت انسانی در جنگل باشه، خطر هم وجود داره و باید نگران شد.

وقتی صدای سرفه "والت" رو از سالن می شنیدیم، یکی از بچه ها می گفت که "انسانی وارد جنگل شد" و همه خودمون رو برای اومدن "والت" آماده می کردیم.

گوینده 8: میدونی، وقتی که از در میومد داخل، همه جا ساکت می شد و هیچی نمی شنیدی. اقتدارش کاملآ مشخص بود.

00:02:36

گوینده 7: با هیچکی شوخی نداشت. می نشست و می گفت: خب، چیکار کردید؟

می گفتم: من یه ایده خوب دارم.

"والت" می گفت : اگه ایده ات عملی بشه، اون موقع بهت می گم که ایده ی خوبی داشتی.

00:02:48

گوینده 14: "والت دیزنی" در سن سی سالگی یک شخصیت مشهور بین المللی بود، و قبل از40 سالگی با دریافت نشان افتخار از دانشگاههای "هاروارد" و "ییل" بعنوان یه نابغه شناخته شد.

00:03:02

گوینده 14: او یه رسانه و مرکز سرگرمی ایجاد کرد که در نوع خودش یکی از قدرتمند ترین شرکتهای روی زمین شد.

00:03:07

گوینده 15: این مرده خجالتیه.

00:03:09

گوینده 14:"والت" از هرکس دیگه ای در تاریخ، جوایز دانشگاهی بیشتری گرفت، چون هم یه شکل دیگه از هنرهای سینمایی و هم یه نوع مرکز تعطیلات جدید آمریکایی ایجاد کرده بود.

00:03:26

گوینده 14: آثار "دیزنی" همه جای دنیا طرفدارانی عاشق و نقادانی داره که نمایش واضح احساسات و خوش بینی زیاد در بازنویسی تاریخ آمریکا رو نقد می کنن.

00:03:44

گوینده 9: "دیزنی" در آمریکا خیلی مطرحه، عشق و نفرتُ نمیشه رو جدول برد و محاسبه کرد. خدای من، آدم باید به انرژی این مرد احترام بزاره. منظورم اینه که هر روز عمرش رو در جنب و جوشه.

00:03:58

گوینده 15: خب بچه ها، بازی با عروسک ها تموم شد، حالا وقته اینه که جشن بگیریم.

00:04:00

گوینده 10: هر کسی مثل اون کار کرده، به اندازه اون عزیز نشده. به نظرم می خواست مثل تصوراتش باشه.

00:04:10

گوینده 10 : میخواست خوب باشه، ولی نبود.

00:04:18

گوینده 11: "والت دیزنی" یه جورایی روح تاریکی داشت ولی میشه گفت جنگید، با تاریکی جنگید و سعی کرد روشنایی رو پیدا کنه.

00:04:30

گوینده 12: خیلی چیزا رو درونش احساس می کرد و می خواست مردم هم همونا رو احساس کنن.

می تونست احساساتی که براش مهمن رو روی پرده ببره که مردم هم همراهش اونا رو تجربه کنن.

00:04:45

گوینده 11: اکثر افراد موفق یه کاری رو درست انجام میدن و همین رمز موفقیتشون میشه، اما"والت دیزنی" مردی بود که خیلی چیزا رو درست انجام میداد

این مرد در مورد روح انسان چه چیزی فهمیده بود؟

00:05:21

گوینده 10: "والت دیزنی" با انگیزه ترین مردی بود که در تمام عمرم دیدم. میخواست واقعآ مشهور بشه. یه جاه طلبی خاصی داشت، می خواست برای خودش کسی بشه.

00:05:52

گوینده 14: چند ماهی به تولد 18 سالگیش مونده بود که بعد از جنگ جهانی اول در سال 1919 از فرانسه برگشت و شرایطش نسبت به دو میلیون پسر آمریکایی که به خونه برمیگشتن خیلی بهتر بود.

00:06:07

گوینده 14: "والت دیزنی" که دوستاش اونو "دیز" صدا می کردن، حدود 500 دلار سرمایه در بانک داشت و یه موقعیت کاری تو یه کارخونه ژله تو شیکاگو هم در انتظارش بود که پدرش یکی از مالکان این کارخونه محسوب میشد.

00:06:18

گوینده 14: شغلی که بهش پیشنهاد شده بود بهترین موقعیتی بود که نوجونای طبقه کارگر آرزوشو داشتن، ولی " والت" مثل بقیه ی پسرای طبقه کارگر نبود.

00:06:28

گوینده 13:او ایده های زیادی داشت و به اونا عمل می کرد. درحالی که دیدگاه اغلب مردم درمورد کاراشون همانند "آماده، هدف گیری، آتش" بود، طرز فکر"والت" شبیه "آماده، آتش، هدف گیری" بود. میدونین همیشه آماده انجام کار بود.

00:06:36

گوینده 11: عاشق توجه و برون گرا بود و دوست داشت مرکز توجه باشه. می خواست یه هنرمند باشه و همون اوایل زندگیش پی برد؛ که استعداد شیوه جلب توجهش بشه.

"والت" مرد زمانه و زمان هم هیجان انگیزه.

00:07:03

گوینده 14: "والت" میخواست کاری رو انجام بده که عاشقشه، و زمانی هم که کوچیک بود یه هنرمند و کاریکاتوریست بود. از کار در کارخونه شیکاگو صرف نظر کرد و به شهر "کانساس" که بیشتر بچگیش رو در اون شهر گذرونده بود رفت، با دو برادر بزرگترش یه خونه گرفتن و تو یه شرکت محلی تبلیغاتی بعنوان یه هنرمند تجاری مشغول به کار شد. خیلی زود پول جمع کرد که بتونه لباسهای بروز و سیگارهای خوب بخره ، در رستوارانهای زیبا غذا بخوره و مراکز فیلم سازی در سراسر شهر رو ببینه.

00:07:48

گوینده 14: هر شب در محل استودیو "دیزنی" یه سینمایی یا یه سریال کوتاه، اخبار روز و یک یا دوتا انیمیشن اجرا می شد.

00:08:06

گوینده 16: صنعت انیمیشن یه رسانه مهیج، پویا و در عین حال خیلی نوپا بود، نه آئین نامه ای، نه اصولی و نه قانونی. فضای اون برای ابراز خلاقیت افراد کاملآ باز و آزاد بود .

00:08:22

گوینده 14: "والت" مجذوب شده بود. تنها آموزش رسمی که داشت یه دوره چندماهه در مدرسه هنری شیکاگو و یه دوره هم در موسسه هنری شهر "کانساس" بود، ولی باور داشت که میتونه از اونچه که می بینه چیز بهتری بسازه. از کتابخانه عمومی کتاب " چهره متحرک" نوشته "اِدوارد مُی بریدج" و بعدش یه جلد دیگه از اون کتاب رو امانت گرفت که اصول پویانمایی در فیلمسازی رو بکار برده بود.

"والت" در مورد اینکه چطور یه داستان رو از حالت زمختش در بیاره، چجوری شخصیت بسازه و چهارچوب شخصی هر فرد رو روی کاغذ ببره مطالب زیادی خوند.

او طبق دستورالعمل کتاب، با دسته کردن تصاویردر یه گیره یا چنگک و رها کردن پشت سرهم و سریع اونا هنر جان بخشی به تصاویر رو ایجاد کرد.

00:09:13

گوینده 12: "والت" واقعآ یه فرهنگ امروزی داشت. لذت بکاربردن پتانسیل سینما و انیمیشن براش هیجان انگیز بود، او در این زمینه مهارت داشت و از این توانایی در طراحی استفاده می کرد.

00:09:34

گوینده 14: اولین تلاشهای "والت دیزنی" کارتون های کوتاهی بودن که تو شبها و آخرهفته ها با دوربین فیلم برداری می ساخت که از رئیسش در شرکت تبلیغاتی قرض گرفته بود.

خونه تکونی بهار در شهر "کانساس"

00:09:47

گوینده 14: "والت" می گفت:من قیمت کارتون ها رو خیلی پایین می آوردم و اونا رو به تئاترهای شهر "کانساس" می فروختم.

00:09:59

گوینده 14: دستمزدها حتی هزینه هاش رو هم پوشش نمی داد اما "والت دیزنی" چیزایی مهمتر از پول به دست آورد: توجه ، هیجان، ندای سرنوشت.

00:10:10

گوینده 14: "والت" می گفت: اولین نشانه های شهرت همون موقع پیدا شد، من قراره یه هنرمند مشهور بشم.

00:10:20

گوینده 14: در سن بیست سالگی کار روزانه اش رو رها کرد و یه شرکت به نام "لافُ گرام" با مدیریت "والت اِلیاس دیزنی" تاسیس کرد. اون یه فروشنده، مدیر بازرگانی و چهار کارآموزجوون انیمیشن ساز استخدام کرد.

00:10:37

گوینده 13: می تونم "والت" جوون رو تصور کنم که سحر بیدار میشه، با دوستاش بیرون میره و میگه:خب، بیاید از این فیلم بسازیم.

00:10:44

گوینده 13: این نوع اشتیاق نه تنها بخاطر ابراز وجود بلکه برای این بود که بفهمه کیه. اون نتونست به اندازه کافی تلاش کنه.

00:10:56

گوینده 17: چشماش برق میزد، فکر می کرد میتونه هرکاری رو که می خواد انجام بده. برنامه های بزرگی داشت. میخواست دنیا رو فتح کنه.

00:11:10

گوینده 14: درست زمانی که "والت" در صنعت فیلم امروزی داشت جامی افتاد، والدینش از شیکاگو اومدن. "اِلیاس دیزنی" و "فِلورا دیزنی" اومده بودن که با پسراشون زندگی کنن، چون جای دیگه ای رو نداشتن. ورشکستگی کارخونه ژله آخرین فاجعه در کسب وکار "اِلیاس" بود.

00:11:31

گوینده 14: درحالی که مادر"والت" سعی می کرد حامی کار جدید اون باشه، پدرش خیلی از شهرت پسر کوچیکش خوشحال نبود و بهش گفته بود که انتظار نداشته باش موفقیتت دوام داشته باشه. "والت" کم کم نگران شد که یه بار دیگه بخاطر حرف پدرش کارش تمومه.

00:11:50

گوینده 9: "والت دیزنی"دوران کودکی خیلی سختی رو در " میسُوری" گذرونده بود، همیشه کار می کرد، پدرش شخصیتی متکبر، بازدارنده و بی رحم داشت. بهش گفته بود: "تو اینجایی که کار کنی و به من کمک کنی"، اینم شد بابا!.

 00:12:18

گوینده 11: کم پیدا میشه که یه پدر و پسر مثل "والت" و "اِلیاس" با هم اینقدر متفاوت باشن، "والت" عاشق سرگرمی بود، شوخی های عملی رو دوست داشت و به مردم علاقه ی زیادی نشون میداد .

"والت" نه تنها در اخلاق، بلکه از نظر خواسته ها هم با "اِلیاس" متضاد بود. اون مصمم بود به چیزهایی برسه که پدرش نرسیده.

خودش گفته بود که من میخوام برعکس اون باشم، به زندگیش نگاه کن، من نمی خوام مثل اون زندگی کنم.

00:13:02

گوینده 9: "والت" زندگی رو با محرومیت و نداشتن گذرونده بود، و فرصتی نداشته که بچگی کنه، بازی کنه، لذت ببره و بخنده،

زمانی که کاملآ بزرگ شده بود، چه اینو به خودش گفته باشه یا نگفته باشه، می خواسته یه جوری اون روزا رو جبران کنه، نمی دونم چطوری، ولی می خواست چیزایی رو بدست بیاره که در بچگی نتونسته داشته باشه.

00:13:44

گوینده 14: "والت دیزنی" و کارمندای شرکتش برای شش انیمیشن افسانه ایی کوتاه یه قرارداد بستن، اما وقتی کار رو تحویل دادن شرکت پخش کننده سرشون رو کلاه گذاشت.

00:13:57

گوینده 14: "والت" دیگه نمی تونست حقوق کارمندا، کرایه دفتر، قبض برق و تلفن رو پرداخت کنه. درحالی که پافشاری می کرد برای فرار از این وضعیت راهی پیدا می کنه ، طلبکارا هم کم کم پیداشون می شد. اینو تو یه نامه به یکی از معروفترین پخش کنندگان فیلمهای کارتونی در نیویورک توضیح داده بود.

00:14:17

گوینده 14: "والت" نوشته بود " ما یه راه جدید و زیرکانه درساخت انییشن های کارتونی پیدا کردیم. ایده بزرگش این بود که تصاویری از یه دختر واقعی رو وارد صحنه های انیمیشنی کنه. همیشه با صدای بلند می گفت: فیلم "آلیس در سرزمین انیمیشن" باید برنده بشه.

00:14:34

گوینده 14: مدیر بازرگانی "دیزنی" میگه: همیشه در مورد توانایی و ارزش ایده هاش خوش بین بود و به خودش و کارایی که سعی می کرد انجام بده ایمان داشت.

00:14:49

گوینده 14 : "والت" به سختی هزینه کامل کردن " آلیس " رو جور کرد، آزمایش اولیه این انیمیشن رو با کمک کمی انجام داد، در حالی که تو دفترش می خوابید، تو ایستگاه قطار حموم می کرد و کنسرو لوبیا یا غذای خیریه یه رستوران یونانی رومی خورد.

00:15:06

گوینده 14: وقتی این انیمیشن در تابستون 1923 تموم شد، دیگه دیر شده بود. شرکت "دیزنی" در آستانه دادگاه ورشکستگی بود. کارتون "آلیس در سرزمین انیمیشن" نتونست شرکت "لافُ گِرام" رو نجات بده.

00:15:22

گوینده 14: "والت دیزنی" اولین شکستش رو تجربه کرد. اون چمدونش رو با دوتا پیرهن اضافه بست و با هرچیزی که از وسایل نقاشیش باقی مونده بود به طرف ایستگاه قطار اتحادیه رفت، برای خودش یه بلیط درجه یک گرفت و مستقیم به سمت "لُس آنجلس" حرکت کرد.

00:15:56

گوینده 17: در سال 1920، هالیوود جایی برای پیشرفت به سمت آینده در یه شهری طلایی در سواحل غرب بود. هالیوود در لس آنجلس جایی مخصوص بازیگری بود. و به نظرم"دیزنی" حس کرد که هالیوود جاییه که اون باید باشه.

00:16:14

گوینده 11: "والت" الان به انیمیشن فکر نمی کرد، چون تازه تو این زمینه شکست خورده بود. خب، مرحله بعدی این بود که می گفت: من اینجا می خوام کارگردان فیلم بشم، این اون چیزیه که می خوام انجام بدم.

00:16:27

گوینده 14: "والت" که میخواست مرد فیلم بشه در امتداد خیابون "لَ پِرا" از کنار استودیو "چارلی چاپلین" رد می شد. سوار واگن برقی می شد که به شهر "کالوِر" بره که مجموعه ای "بِن هور" رو ببینه. و ایده اش رو به استودیو "یُونی وِرسال لات"ارائه بده، جایی که چند وقت تا آخر شب اطرافش پرسه می زد.

00:16:48

گوینده 14: ولی بعد از چند هفته تلاش، "والت" نتونست از این راه شغلی پیدا کنه. برادر بزرگترش "رُی" که به دلایل پزشکی به لس آنجلس اومده بود، در مقابل پافشاری "والت" برای پیدا کردن کاری در دنیای فیلم صبور نبود. "رُی" موقع اومدنش به این شهر، خیلی تحت تاثیر ستاره های هالیوود قرار نگرفت، جاروبرقی می فروخت و برادرشو هم نصیحت می کرد که شغل مشابهی پیدا کنه، کاری که درآمد داشته باشه.

00:17:19

گوینده 14: "والت" این نصیحت رو گوش کرد، همون موقع یک پخش کننده انیمیشن از نیویورک تماس گرفت.

"مارگارِت وِین کِلِر" تنها زنی که در کار فیلم فعالیت داشت، کارتون " آلیس در سرزمین انیمیشن" ساخته "والت" رو دیده بود و میخواست بدونه که ایده بزرگ انیمیشن ساز جوون چطوری تولید شده.

00:17:38

آلیس در سرزمین عجایب

تولید: شرکت " لاف اُ گرام"

00:17:42

نویسنده و کارگردان: "والت دیزنی"

عکس برداری: " اُبی لِوِرکس" و " رادُلف لِزینگ "

امور فنی: " هاگ هارمَن" و " کارمَن مَکس وِل"

00:17:53

گوینده 14: یه کم بعد از اینکه "والت" فیلم "آلیس" رو به محل کار خانم "وین کِلِر" در نیویورک فرستاد، اونم یه پیشنهاد برای "والت" فرستاد و ازش خواست که 12 قسمت کوتاه از "آلیس" رو بسازه و مایل بود برای هر قسمت 1500 دلار پرداخت کنه.

00:18:10

گوینده 11: وقتی "والت" اون پیام رو دریافت کرد، اول از همه به دیدن برادرش "رُی" رفت، و درحالی که کاغذ تلگرام رو تکون می داد گفت: ببین، یه فرصت به دست آوردیم.

"رُی" علاقه ای نشون نداد، اون هیچ گونه دغدغه ایی در زمینه هنر نداشت و محتاط بود. ولی "والت" گفت: ما می تونیم این کار رو انجامش بدیم و من بهت نیاز دارم.

"رُی" بااینکه مخالفت می کرد ولی شور و اشتیاق "والت" رو هم دوست داشت و باعث رشد این اشتیاق می شد. اون از شرکت در نقشه های دیوانه وار برادرش لذت می برد، برنامه هایی که خودش هرگز انجام نمی داد. "رُی" به رهایی رسید و "والت" هم یه حامی به دست آورد.

00:19:05

گوینده 14: دوتا برادر یه مقدار پول از دوستان و اقوام قرض گرفتن و پشت یه دفتر املاک یه کار دونفره رو راه انداختن. "والت" کارای هنری رو انجام می داد و "رُی" حامی مالی، حسابدار و یه جورایی همه کاره بود.

00:19:21

گوینده 14: "والت" متوجه شد به کمکی نیاز داره که از عهده "رُی" برنمیاد. پس، یه دوست و همکار قدیمی،"آب اِیوِرکس"، رو متقاعد کرد که از شهر "کانساس" به لُس آنجلس نقل بیاد.

00:19:36

گوینده 13: "والت" عاشق طراحیه و میتونه نقاشی بکشه و با همین طراحی جلب توجه کنه. می بایست با احتیاط این رو بگم ولی "والت دیزنی" بهترین هنرمند دنیا نبود، او در عصر هنر و هنرمندان بزرگ رشد کرده بود. "والت" شبیه اونا نبود و فکر می کنم خیلی زود این رو فهمید.

00:19:52

گوینده 18: کار"اِیوِرکس" سریع و باور نکردنی بود. این یه نشانه زودهنگام بود و "والت دیزنی" هم همیشه می خواست با بهترینها کار کنه و اصلنم نمی ترسید که در خیلی چیزا از اون بهتر باشن.

00:20:07

گوینده 14: "اِیوِرِکس" به محض اینکه رسید قسمت های "آلیس در سرزمین عجایب" رو دوباره طرحی کرد. فیلمهایی ساخت که تاکید کمتری روی دختر کوچولو و تاکید بیشتری روی شخصیتهای کارتونی داشتن.

00:20:19

گوینده 14: پخش کننده فیلمهای "دیزنی" ظاهر جدید فیلم رو بیشتر دوست داشت، تعداد بیشتری فیلم رو با سرعت بیشتری می خواست و حاضر بود پول خوبی هم برای اونا پرداخت کنه.

00:20:29

گوینده 14: "والت" بیشتر اعضای گروه قبلیش رو در "میسوری" و بعدِ اون تعدادی افراد محلی رو هم استخدام کرد. تعداد کارمندان "استودیو دیزنی" به دوازده نفر رسید.

00:20:27

گوینده 17: تفاوت بین استودیوهای "لافُ گرام" و "برادران دیزنی" در حضور "رُی" بود. او در دومی بودش ولی در اولی حضور نداشت و از همون اوایل، در ایجاد ساختار مالی و تجاری شرکت کمک می کرد.

00:20:56

گوینده 14: دوتا برادر از موفقیتهای اولیه شون لذت می بردن و انتظار داشتن همینجوری ادامه پیدا کنه. "رُی" یه خودروی "سِدان" جدید و مات گرفت و " والت" هم یه ماشین"مُون رُداِستِر" خیلی جالب خرید. اونا چند قطعه زمین مجاور هم خریدن و دو تا خونه کنار هم ساختن.

00:21:14

گوینده 14: در بهار سال 1925، "رُی" با "اِدنا فِرانسیس" معشوقه قدیمیش از شهر "کانساس" ازدواج کرد.

00:21:32

گوینده 14: "والت" سبیل گذاشته بود و وقتی با دوست دخترش "لیلیان بُندز" بود بهترین رفتار ممکن رو داشت. این زوج همدیگه رو تو دفترکار ملاقات کردن، همون موقع که "لیلیان" در استودیو برادران" دیزنی" به عنوان جوهرزن کار می کرد.

00:21:48

گوینده 14: "لیلیان" در مورد "والت" میگه: اون اصلآ خودش رو نمی گیره و خیلی ساده و بی شیله-پیله و شوخه. سه ماه بعد از عروسی "رُی" و "اِدنا"، "والت" و"لیلیان" هم نامزد کردن.

00:22:07

گوینده 14: استودیو"برادران دیزنی" در اوایل 1926 هر 16 روز یه فیلم کوتاه جدید از "آلیس" به بازار ارائه میداد و "والت" و "رُی" آماده بودن که تابلوشون رو روی یه ساختمون بزرگتر در منطقه "سیلور لِیک – دریاچه نقره ای" در لُس آنجلس آویزون کنن.

00:22:23

گوینده 17: وقتی از استودیو"برادران دیزنی" به خیابون "های پِریون" رفتن، اتفاق مهمی افتاد، "والت" به "رُی" گفت: من تصمیم گرفتم اسم این شرکت از این به بعد استودیو"والت دیزنی" باشه، نه " برادران دیزنی". "والت" اعتقاد داشت که دیدگاه اون در مورد خلاقیت و سرگرمی موتور محرکه سازمان بوده و این چیزیه که در واقع فروخته میشه.

00:23:01

گوینده 14: تا پایان 1926، حضور رقبای صنعت انیمیشن به طورقابل فهمی"والت" رو اذیت می کرد. انیمیشن "آلیس" دیگه حرفی برای گفتن نداشت. "والت" هم تمام وقت آزادش رو تو تئاترهای تاریک به ارزیابی آثار انیماتورهای بزرگ نیویورک، "برادران فلیچر" و "پَت سالیوان" میگذروند. هدفش رسیدن به بالاترین استاندارد صنعت انیمیشن یعنی "گربه ای به نام فِلیکس" اثر "سالیوان"بود.

00:23:34

گوینده 12: اگه انیمیشن های اون دوران رو ببینین، متوجه میشین که خیلی ابتدایی،خشن، محدود و وابسته به مناطق شهری بودن.

00:23:45

گوینده 12: در صنعت انیمیشن افراد مسن تر فیلم های ابتدایی و زمختی رو می سازن. وقتی که "دیزنی" بعنوان یه مرد جوان وارد این حیطه شد گفت: خب باشه، من کارای شما رو دیدم و امتحانشون کردم. الان ایده خودم رو دارم و میخوام از طریق تواناییهام اونا رو پرورش بدم.

00:24:03

گوینده 14: "والت" همش به کارتون "گربه ای به نام فِلیکس" فکر می کرد، چون خودشم می خواست یه شخصیت کارتونی دوست داشتنی رو ابداع کنه.

00:24:11

گوینده 14: پخش کننده آثار"دیزنی" پیشنهاد کرد که یه خرگوش رو امتحان کنه، چون کارتون های دیگه از گربه ها زیاد استفاده کردن.

00:24:21

گوینده 14: "اِیوِرکس" مسئولیت طراحی این خرگوش خوش شانس "اُس والد" رو به عهده گرفت و "والت" هم داستاناشو نوشت.

00:24:37

گوینده 14: کارفرمایان شرکت " تصویر جهانی" چنان به طرحهای اولیه "اُس والد" علاقمند شدن که یه قرارداد 26 قسمتی رو پیشنهاد دادن. به نظر می رسید استودیو "والت دیزنی" خیلی سریع داره پیشرفت می کنه.

00:24:51

گوینده 14: ولی تا زمانی که تیم انیمیشن ساز مراحل پایانی اولین سفارش داستانهای "اُس والد" رو انجام می دادن، هر روز بیشتر از رئیسشون نامید می شدن.

00:25:01

گوینده 14: کارمندای قبلی شهر "کانساس" که کمک کرده بودن برند "دیزنی" شروع به فعالیت کنه بیشتر اوقات بدون دستمزد و گاهی تا نیمه شب و حتی آخر هفته ها هم کار می کردن، در حالی که بیشتر درآمد و اعتبار کار به "والت" می رسید.

00:25:15

گوینده 17: فکر می کنم دو ضلع استودیو"دیزنی" مشخص شد، در یه طرف "والت" که الهام بخش گروهه و در طرف دیگه نیروی کار "دیزنی" قرار داره که به کار، خلاقیت و بهره وری نیاز داره، و اگه افراد این معیارها رو نداشته باشن، "دیزنی" مثل یه دیوار آجری فرو می ریزه.

00:25:41

گوینده 14: "چارلز مینتز"، همسر و همکار" مارگارِت وین کِلِر"، فکر می کرد که حق ابداع شخصیت کارتونی" اُس والد " می بایست مال اون باشه نه برادران "دیزنی".

00:25:54

گوینده 11: "آب ایوِرِکس" پیش "والت دیزنی" میره و میگه: "والت"؛ " چارلز مینتز" به من گفته که تو رو ترک کنم و برم با اون کار کنم و نه تنها من، بلکه به همه انیماتورها این پیشنهاد رو داده اما اونا به تو چیزی نگفتن.

00:26:11

گوینده 17: "والت" باور نکرد، موضوع رو جدی نگرفت و اصلآ حرفهای "آب ایوِرِکس" رو قبول نکرد که می گفت یه مشکلی اینجا داره بوجود میاد.

گوینده 14: "والت" در فوریه 1928 به امید اینکه یه قرارداد جدید با "مینتز" ببنده به نیویورک رفت، اما چند روز بیشتر طول نکشید که " دیزنی" فهمید "آب ایوِرِکس" حق داشته و "مینتز" تمام هنرمندای استودیو"دیزنی" بجز"آب ایوِرِکس" رو بُر زده. پخش کننده فیلم به "والت" گفت که میخواد بدون اون کارتون های "اُس والد" رو بسازه.

00:26:49

گوینده 12: مسائل اینقدر واضح بود که خیلی ها متوجه اون می شدن، ولی "والت" خیلی ساده با اونا برخورد می کرد. مشخص بود که اطرافیانش ناراحت بودن، ولی اون به این موضوع توجهی نمی کرد. همیشه طبق بینش خودش پیش می رفت و وقتی این شکستهای کاری پیش میومد غافلگیر میشد.

00:27:12

گوینده 14: وقتی "دیزنی" داشت سوار قطار می شد که به لُس آنجلس برگرده، خیلی ناراحت بود، همه اعضای تیمش ترکش کرده بودن. نه پخش کننده فیلمی، نه شخصیت کارتونی "اُس والد" و نه پول کافی تو حساب بانکیش مونده بود.

00:27:30

گوینده 13: خرگوش "اُس والد" رو ازش گرفته بودن مثل بچه ای که پول ناهارتون رو برده باشه. "اُس والد" رفته بود و اونا می بایست راه های دیگه ایی رو امتحان می کردن.

00:27:50

گوینده 14: "دیزنی" مسیر طولانی رو در پیش داشت، قطار در بیشتر شهرهای بین راه توقف می کرد و از روستاهای کوچیک رد می شد. یکی از این روستاها " مارسِلین" در ایالت "میسوری" بود. "دیزنی" اولین بار "مارسِلین" رو در4 سالگی دیده بود، زمانی که پدرش از شهر بزرگ شیکاگو خسته شده بود و "والت"، مادرش، دوتا برادر بزرگترش و پرستارش رو به یه مزرعه کوچیک در حوالی" مارسِلین" برد، جایی که "دیزنی" هرگز فراموش نکرد.

00:28:32

گوینده 17: اون موقع "والت" در یه روستای حومه شهر و در دامن طبیعت زندگی می کرد. می تونست با صدای بلند در جنگل بازی کنه و بین مزارع بدوه. اونجا پرورشگاه حیوانات اهلی هم وجود داشت و "والت" عاشق حیوانات بود. او یه سگ خونگی، خوک، گاو و اسب هم داشت.

00:28:50

گوینده 12: روستای"مارسِلین" دوران بچگی رو به یاد "والت" میاورد، جایی که واقعآ آزاد بود، جایی که پدرش بهش نمی گفت چیکار بکن.

00:29:05

گوینده 9: این روستای شاعرانه "والت" رو به لحظات خاصی از بچگیش میبره. میدونین، ریتم و فضای این محل دقیقآ مناسب یه کودکه، مثل رایحه ایی که دوران بچگی رو تداعی می کنه.

00:29:28

گوینده 14: کار خونواده "دیزنی" در اون زمان سخت بود، درآمدشون کم و "اِلیاس" هم کار کشاورزی رو خوب بلد نبود.

00:29:38

گوینده 14: تنها 5 سال بعد از اومدنشون به این روستا، پدر خونواده "دیزنی" اعلام کرد که وسایلشون رو جمع می کنن و به سمت شهر میرن.

00:29:49

گوینده 15: پدرم مزرعه رو فروخت، بعدش مجبور شد تمام وسایل و داراییمون رو به حراج بزاره. زمستون سردی بود و یادم میاد من و "رُی" به روستاهای اطراف میرفتیم و آگهی حراج را پخش می کردیم و به در و دیوار می چسبوندیم.

00:30:10

گوینده 11: "والت" یه بار گفت هرگز روزهایی که در "مارسِلین" گذرونده رو فراموش نمی کنه و بیشتر اتفاقات مهم زندگیش در"مارسلین" بوده. اما من فکر می کنم از دست دادن "مارسِلین" هم یکی از همین اتفاقات مهمه.

00:30:44

گوینده 14: وقتی "والت" و "لیلیان" در اواسط مارس 1928به ایستگاه قطار لُس آنجِلُس رسیدن، "آب ایوِرِکس" می گه هیچ نشانی از اشتیاق ایجاد یه نام تجاری رو در چهره دوستش ندیده، انگار که به یه دیوارسنگی خورده باشه.

00:31:01

گوینده 11:تنها زمانی که از خونواده "دیزنی" باشی که پدرشون اینهمه شکست های پی در پی رو تجربه کرده، اون موقع میتونی تاثیر این شکست ها رو روی "والت " تصور کنی. شکست یه مقوله خیلی مهم در خونواده "دیزنی" بوده.

00:31:16

گوینده 12: وقتی پدرش روز به روز افسرده تر می شد، کمتر جلوی پیشرفت "والت" رو می گرفت. به پدرش میگفت: فکر می کنی خرگوش"اُس والد" شخصیت کارتونی خوب بوده؟ خبُ باشه، می تونم بهترش رو بسازم. نشونتون میدم چه کارایی رو میتونم انجام بدم.

00:31:31

گوینده 14: "والت دیزنی" به طور مرتب جلسات هم فکری با "رُی" و "آپ" و دیگر افرادی که به اون وفادار موندن رو برای ایجاد ایده های نو تشکیل می داد. برای ابداع یک شخصیت کارتونی جدید که متعلق به خودشون باشه و گرفتن ایده، مجله های محبوب رو می خوندن، ایده ها رو توسعه داده و اشکال کارتونی رو روی برگه های مخصوص طراحی می کردن، تا اینکه نشانه هایی پدیدار بشه.

00:31:56

گوینده 14: " ایوِرِکس" بعدها در مورد این شخصیت کارتونی توضیح میده که "یه بدن گلابی شکل و دو تا پای کوچولو داره که اگه گوشای بلند داشته باشه یه خرگوش میشه، با گوشای کوتاه یه گربه است و با یه بینی کشیده تبدیل به یه موش میشه".

00:32:12

گوینده 14: "والت" پیشنهاد داد که اسمش "مُرتیمِر" باشه، اما "لیلیان" گفتش که مناسب نیست و بالاخره اسم "میکی" انتخاب شد.

00:32:21

گوینده 14: درست مثل کارتن"اُس والد"، "ایورکس" طراحی انیمیشن"میکی" رو به عهده گرفت و "والت" به اون شخصیت داد.

00:32:26

گوینده 19: "والت" برای کاری که قرار بود انجام بده حامی مالی نداشت که اونو پشتیبانی کنه، میخواست بیشتر از اون چیزی که هست پیشرفت کنه، و اینکه خودش بخواد در صنعت بزرگ انیمیشن نقش یه موش کوچولو رو بازی کنه، یه تشبیه جالبه.

00:32:47

گوینده 14: "والت دیزنی" دوست داشت در دو قسمت اول کارتون "میکی" یه پخش کننده براش پیدا کنه، اون اگرچه نتونست اینکار رو بکنه، اما بازم دست بردار نبود و این شخصیت کارتنیش رو رها نکرد.

00:32:58

گوینده 14: یه روز تو یه جلسه با "رُی"، در حالی که قسمت سوم کارتون "میکی" در حال ساخت بود و هنوزم فروخته نشده بود، "والت" یه فکری به ذهنش رسید و گفت: ما انیمیشن رو بهمراه صدا می سازیم.

00:33:10

گوینده 12: "والت" همیشه می گفت: چطور میتونم انیمیشنی بسازم که بهتر از آثار دیگران باشه ؟. اون برای بهبود صنعت انیمیشن همیشه به دنبال جدیدترین فناوریها و ابتکارت بود.

00:33:23

گوینده 18: در اون زمان، تولید یه فیلم یا کارتن همراه با موسیقی که بامتن و حرکات اون هماهنگ باشه خیلی مشکل بود. یه فرایند دقیق و پیچیده که "والت" مجبور بوده به اون فکر کنه. از اون گذشته، معلوم نبود بلیتهای فروش رفته هزینه ساخت فیلم رو پوشش بدن.

00:33:50

گوینده 14: "والت" هیچ مورد مناسبی برای حمایت مالی این کار پیدا نکرد. برای استفاده از این فرصت راهی نیویورک شد و با دارنده پیشرفته ترین سیستم صدای شهرقرار داد بست. "والت" برای ضبط فیلم پول کافی نداشت، بخاطر همین به "رُی" پیام فرستاد که برای فراهم کردن هزینه ضبط هر کاری میتونه انجام بده و اگرم لازم شد ماشین "مون رُوداِستر" که "والت" خیلی دوسش داشت رو هم بفروشه.

00:34:19

گوینده 14: "والت" در حالی که برای نظارت بر کار ضبط صدا در نیویورک مونده بوده، حدود سه ماه حلقه های فیلم رو از این دفتر به اون دفتر میبرد و به دنبال یه حامی پخش برای فیلمش می گشت. او تونسته بود یه اجرای دو هفته ای در تئاترهای "کِلونی"، "بِرود وِی" و "53ام" برای فیلمش بگیره،

00:34:46

گوینده 14: کشتی بخار "ویلی"، برای اولین بار در 18 نوامبر 1928 اجرا شد.

00:34:54

صدای لوکوموتیو قایق

00:35:01

صدای سوت از قایق

00:35:07

سوت همراه با موسیقی

00:35:11

گوینده 14: جمعیت حاضر در تئاتر "کلونی" هیجان زده بودن، اونا قبلآ صدا و تصویر رو باهم دیده بودن، ولی نه به این شکل.

00:35:19

صدای شیپور

00:35:21

گوینده 14: موسیقی و صداهای جانبی جزئی از نمایش بودن

00:35:26

گوینده 14: یکی از گزارشگران روزنامه نیویورک نوشت: این انیمیشن باعث شد سر جام میخکوب بشم.

00:35:30

متن: نواختن آهنگ ترکی با نی

00:35:35

گوینده 14: بعضی از تماشاگران اجرای دوباره نمایش رو درخواست کرده بودن.

00:35:42

متن: موسیقی ادامه داره

00:35:48

متن: نواختن موزون طبل همراه با موسیقی

00:35:58

متن: صدای بلند طبل

00:36:06

گوینده 18: "کشتی بخار ویلی" یه نمایش موفق و پر مشتری بود و باعث شد استودیو" دیزنی" چنان شهرتی پیدا کنه که به طور ناگهانی در ردیف شرکت های برتر قرار بگیره.

00:36:17

گوینده 16: این انیمیشن جدید با اون شخصیت کارتونی شگفت انگیزش همه رو هیجانزده می کرد.

00:36:24

متن: آوازخوانی

00:36:27

گوینده 14: مهم نبود که فقط یه کارتونه، "میکی مأوس" یه خواننده و رقاص جذاب و با استعداد ، هنرپیشه نمایش های خنده دار و در طول چند ماه به جدیدترین شخص مشهور هالیوود تبدیل شد.

00:36:40

متن: آواز خوانی

00:36:42

متن: تشویق کودکان

00:36:48

گوینده 14: اگرچه کشور در سال 1930 به سمت رکود اقتصادی پیش می رفت، اما شهرت "میکی مأوس"، مادامی که به عنوان نماد توانایی یه آمریکایی نقش بازی می کرد، بیشتر می شد.

00:37:01

متن: غرش و خنده

00:37:07

گوینده 19: کارتون "میکی مأوس" با اینکه در دوران رکود اقتصادی و با منابع و مهارتهای محدودی تولید شد، اما همه قسمتهاش همیشه خوب تموم میشد.

00:37:24

گوینده 9: شما خصوصیات کمی از" میکی" رو می بینین.

00:37:28

گوینده 9: به گفته خودش:" من باهوشم، همه کاری میتونم انجام بدم، تو دردسر میافتم و خودم رو ازش خلاص می کنم، یه جورایی سرکشم، می دونی، من طبق اصول خودم زندگی می کنم". مثل یه نوجوون که سرکشی می کنه و به هدفش هم می رسه.

00:37:50

متن: خنده و جیغ

00:37:57

گوینده 17: "والت دیزنی" مسلمآ یه نظریه پرداز اجتماعی نیست که به مسائل رکود اقتصادی فکر کنه، اما نسبت به مشکلات و امیدهای مردم عادی یه احساس همدردی داشت.

00:38:15

گوینده 12: اون زمان مشکلات و حوادث و نمایش های خنده داری که این مسائل رو به تصویر می کشیدن زیاد بودن و موفقیت "میکی" هم درست همون موقع اتفاق افتاد.

00:38:24

گوینده 12: "میکی مأوس" همیشه بر مشکلات پیروز می شد و معمولآ دختر داستان رو هم به دست میاورد.

00:38:30

گوینده 20: بیاید همه با هم آواز بخونیم

متن: آواز خوانی

00:38:37

گوینده 14: انجمن های " میکی ماوس" کم کم در تئاترهای محلی توسعه پیدا کردن.

00:38:43

گوینده 14: بیش از یک میلیون کودک ثبت نامه کرده بودن، "رُی" این انجمن ها رو تشویق می کرد و جریان درآمد دیگه ای رو تو رشد محبوبیت "میکی" می دید: گرفتن مجوز تجاری.

گروه "دیزنی" چندین معامله انجام داد که چهره "میکی"، مثل شخصیت های کارتونی محبوب دیگه، از جمله گربه ای به نام "فلیکس"، در اسباب بازی کودکان استفاده بشه. اما استودیو "دیزنی" کمتر از 5 درصد تو این زمینه موفق شد و درآمد کمی هم به دست آورد، تا اینکه " کای کامان" رو استخدام کردن.

00:39:15

گوینده 17: "کامان" یه بازاریاب و یه فروشنده بود و هوش قوی تو زمینه برند تجاری داشت. او برای انجام قرارداد با شرکتهای آمریکایی که مایل بودن محصولاتشون رو با موفقیت "دیزنی" پیوند بدن یه نابغه بود.

00:39:36

گوینده 14: برادران "دیزنی" حقوق انحصاری شخصیت های کارتونی"میکی ماوس"، "مینی"، "پلوتو" و "دونالد دوک" رو به "کامان" دادن که براشون مجوز بگیره.

00:39:47

گوینده 14: استودیو "دیزنی" یه قرارداد محکم برای شیوه استفاده از شخصیتهای کارتونیش مخصوصآ "میکی ماوس" می بست و میزان زیادی از سود رو هم مطالبه می کرد، ولی مشتریهای زیادی هم داشت که مایل بودن از چهره "میکی ماوس" در محصولاتشون استفاده کنن.

00:40:11

گوینده 14: تا اوایل دهه 1930، طرفداران می تونستن کالاهایی با طراحی "میکی" رو به صورت اعتباری بخرن. ساعت "میکی ماوس" محبوبترین ساعت در آمریکا بود.

00:40:24

متن: تشویق تماشاگران و صدای دوربین

00:40:30

گوینده 14: نامه های طرفداران "میکی ماوس" با تمبرهایی ازسراسر آمریکا، انگلستان، اسپانیا و فیلیپین به استودیو"دیزنی" در خیابان "هایپِریُن" سرازیر می شد که بعضی خطاب به "والت" و طرف صحبت برخی هم "میکی ماوس" بود.

00:40:50

گوینده 18: همه فکر می کردن "دیزنی" سازنده و پدر"میکی" هستش و ترکیب این دو یه ستاره بین المللی رو به وجود آورد که قبل این ندیده بودیم.

00:41:14

گوینده 13: درحالی که همه دچار رکود اقتصادی بودن، "والت" داشت محصولات مصرفی می فروخت و از چهره "میکی ماوس" میلیون ها دلار درآمد داشت. این داستان موش کوچولوییه که آینده شرکت "والت دیزنی" رو میسازه.

00:41:33

گوینده 11: "والت" همیشه از "میکی" بعنوان دوستش صحبت می کرد و می گفت: من بیشتر از هر کس دیگه ای به " میکی ماوس" نزدیکم.

00:41:44

گوینده 3 : هی، "پِلُتو"، اون داره میاد.

00:41:46

گوینده 9: "میکی" و "والت" با هم حرف می زنن.

00:41:48

گوینده 3 : هی، "پِلُتو"، اون داره میاد.

00:41:50

گوینده 9: بالاخره، یه نفر می بایست دوبله "میکی" رو انجام بده و "والت" این کار رو انجام داد، چون این "والت" بود که در نقش"میکی" با خودش صحبت می کرد.

00:41:57

گوینده 9: "والت" : خب، "میکی" امروز چطوری؟

"میکی" : خوبم، میدونی روز آسونی نبود؟ ممکنه فردا خوب باشه، کی میدونه؟ بیا یه کم شیطنت کنیم، تو و من.

00:42:17

گوینده 14: "والت" هنوز 30 سالش نشده بود که مشهورترین فرد تو زمینه انیمیشن و فیلم کارتونی شد.

00:42:29

گوینده 14: "دیزنی" تو صنعت انیمیشن در بالاترین رده بود و اونقدری داشت رشد می کرد که سری دوم کارتون "میکی ماوس" رو هم ارائه بده. موفقیت این کارتون افراد با استعداد زیادی رو به طرف استودیو "دیزنی" کشوند که بعضیهاشون در این کار بهترین بودن. اما "والت" اصرار داشت هر فیلمی که در استودیو تولید میشه حرف آخر رو بزنه. او ساعات طولانی و اغلب تا 1 یا 2 صبح تو دفتر می موند و خیلی سخت کار می کرد.

00:43:00

گوینده 14: "والت" اضطراب و وسواس داشت، شب و روز سیگار می کشید و در جلسات داستان نویسی هم بی صبرانه با انگشت روی میز ضربه میزد.

00:43:10

گوینده 20: نقش "والت" در استودیو همیشه در حال تغییر بود، اموریی که براش عادی میشد رو کنار میذاشت، کارای دستی انجام میداد و شرکت کننده فعال و ناظر فکری برنامه ها هم بود.

امور کاری رو ارزیابی، نقد و ویرایش می کرد. وقتی که از فعالیتش کم می شد، احساس ناراحتی میکرد و نا آروم بود.

00:43:43

گوینده 14: "دیزنی" در مورد داشتن یه خونواده بزرگ حرف زده بود. به خواهرش گفته بود که ده تا بچه میخواد، ولی به رویاش نرسید. "لیلیان" در مورد داشتن بچه شک داشت مخصوصآ زمانی که ساعات کاری "والت" رو در نظر می گرفت، ولی "والت" باهاش دراین مورد حرف زده بود.

00:44:09

گوینده 14: "رُی" و "اِدنا" صاحب اولین بچه شون شدن و "لیلیان" هم بهار سال 1931 باردار بود. "والت" گیج شده بود، پیش از این برای ساخت یه خونه بزرگتر برنامه ریزی کرده بود که خونواده جدیدش رو به اونجا ببره، ولی مدتی بعد از اون " لیلیان" بچه اش رو سقط کرد.

00:44:29

گوینده 14: "دیزنی" برای طرفدارا و حامیانش دست تکون می داد، خودش رو پشت کارش پنهون می کرد و وانمود می کرد که حالش خوبه ولی نبود.

00:44:44

گوینده 15: در سال 1931 شکست های زیادی رو تجربه کردم، خرج های زیادی داشتم و هزینه هام بالا رفته بود. یه جورایی داشتم متلاشی می شدم. اونقدر زودرنج شده بودم که نمی تونستم پشت تلفن صحبت کنم و با کوچیکترین مسئله ای میزدم زیر گریه.

00:45:23

گوینده 14: در اکتبر 1931، "والت" توصیه دکترش رو گوش کرد و به اولین تعطیلات واقعی زندگیش رفت.

00:45:35

گوینده 14: اونو "لیلیان" به " واشینگتن دی سی" وبعدش به "کی وِست" رفتن و یه هفته هم در "کوبا" موندن. اونا در راه برگشت به لس آنجلس، از میان کانال "پاناما" سوار یه کشتی بخار شدن.

00:45:50

گوینده 14: زمانی که به خونه رسیدن، "دیزنی" به مردم گفت که اون شکست از طرف خداوند بوده که "والت" متوجه بشه زندگی شیرینه و چیزهای مهمتری از کار هم وجود داره.

او یه برنامه جدید ورزشی در پیش گرفت و با "لیلیان" به جلسات طولانی اسب سواری می رفت، یاد گرفت چوگان بازی کنه و به یه لیگ ورزشی پیوست.

00:46:13

گوینده 11: "والت" شکست روحیش رو بخوبی پشت سرگذاشت و سبک زندگیش رو تغییر داد، اما آیا "دیزنی" از کارش کناره گیری کرد؟ آیا مسئولیت هاش رو به شخص دیگه ای محول کرد؟ آیا کارایی رو انجام می داد که ازش انتظار می رفت؟ نه، اون اینکارا رو انجام نداد.

00:46:35

متن: اجرای موسیقی

00:46:43

متن: صدای جقد

00:46:45

گوینده 14: "دیزنی" هرگز برای رسیدن به رویاهاش از پول خرج کردن ترسی نداشت، حتی وقتی که نقدینگی استودیو کم بود. او سودهای اولیه انیمیشن "میکی ماوس" رو برای ساخت سری جدید کارتون های کوتاه با نام "آهنگهای کودکانه" خرج کرد.

00:47:02

متن: صدای زنگ ساعت

00:47:09

متن: صدای زوزه سگ

00:47:13

متن: صدای غرش

00:47:18

گوینده 18: کارتون "آهنگ های کودکانه" بیشتر در این مورد بود که انیمیشن یه هنره.

00:47:27

گوینده 18: رقص اسکلت ها و حرکات مشابه بعنوان فیلم های جدیدی تصور میشد که با موسیقی و حرکات موزون ترکیب شدن. این فیلم ها شخصیتهای غیر طبیعی و اشیاء بی جان رو به شیوه ای که مردم تا به حال ندیدن به تصویر می کشیدن.

00:47:52

متن: اجرای موسیقی با ساز چنگ

00:48:05

گوینده 14: کارتون "آهنگ های کودکانه" "والت دیزنی" رو بین انیمیشن سازها به یه مقام اسطوره ای تبدیل کرد. هنرمندای سراسر کشور چمدوناشون رو می بستن و به طرف کالیفرنیا میرفتن تنها برای اینکه فرصت کار کردن با "دیزنی" بزرگ رو داشته باشن.

00:48:20

گوینده 14:کارمندای "هایپِریون" به 200نفر رسید.

00:48:25

متن: آواز پرندگان همراه با موسیقی

00:48:29

گوینده 14: همونطور که در سال 1930، مردا همه کارها رو انجام میدادن، الانم استودیو رو اونا اداره میکردن. خانم هایی هم که به "دیزنی" می اومدن در بخش جوهر و رنگ آمیزی به کارهای کم درآمد منصوب می شدن.

00:48:41

گوینده 14: در اواسط رکود اقتصادی، خیلی از کارمندها در مورد شغل ثابت با حقوق ثابت شکایت کردن.

00:48:48

گوینده 12: اوضاع کار همه بخش های استودیو بهتر شده و تمام انیماتورها پیشرفت کردن، چون "دیزنی" شرایط کاری رو به صورت قانونی درآورد و گفت که من اینجا کارتون رو بررسی کرده، استعدادتون رو شناسایی می کنم و خوب هم بهتون حقوق می دم.

00:49:02

گوینده 32: این دوره شکوفایی صنعت انیمیشن برای ما مثل یه رنسانس بود که قبل از این هرگز اتفاق نیافتاده بود.این کار هنر بود نه فقط یه کارتون بی معنی.

00:49:12

متن: آواز پرندگان

00:49:19

گوینده 14: سری جدید انیمیشن های "دیزنی" با تکنیک های نوین صدا و رنگ و جدیدترین تکنولوژی دوربین های چند منظوره، زمینه خوبی برای نوآوری بود، یه عمق سه بعدی به کار می داد که قبل از این در صنعت انیمیشن دیده نشده بود.

00:49:36

گوینده 11: "والت" میخواست استودیو جایی باشه که در اون هنر تولید میشه.

00:49:45

متن: صدای رعد و برق

00:49:46

متن: زوزه باد

00:49:48

صدای موسیقی دراماتیک

00:49:51

گوینده 11: این دیدگاه "والت" در مورد استودیو رو شیوه تفکرش نسبت به محل کار و برخوردش با کارمنداش تاثیر میذاشت. اونا میخواستن کارای بزرگی انجام بدن و "والت" باعث می شد به هدفشون برسن.

00:50:26

متن: صدای بوق خودرو

00:50:30

گوینده شماره 16: خیلی خوش برخورد و صمیمی بود. همیشه اولین کسی بود که اصرار می کرد به اسم کوچیک صداش بزنیم.

00:50:42

گوینده 22: رئیس؟ او رئیس نبود، دوستمون بود و همه اونو "والت" صدا می کردن. اگه کسی "والت" صداش نمی زد، از چشمش می افتاد.

00:50:56

گوینده 21: همیشه ظهرها تو محوطه والیبال بازی می کردیم و "والت" معمولآ میومد تماشا می کرد و می گفت: خشن بازی نکنین. میدونین، می خواست مراقب باشیم و به دستامون که با اونا طراحی می کنیم صدمه نزنیم. ما هم دوست داشتیم برنده بشیم چون بعدش "والت" تشویقمون می کرد، اما در هر صورت اونجا پدر با ابهت مجموعه بود و هیچ چیزی از چشمش دور نمی موند.

00:51:20

گوینده 14: "دیزنی" پیشنهاد کرد که در استودیو کلاسهای طراحی دایر بشه و استادایی هم از موسسه هنر "چویی نارد" بیان و به دانشجوها آموزش بدن. او کارشناسایی رو دعوت می کرد که در مورد مکتب های هنری امپرسیونیسم، اکسپرسیونیسم، کوبیسم و نقاشان مکزیکی سخنرانی کنن.

00:51:36

گوینده 13: "والت" نه تنها برای استخدام هنرمندا، بلکه برای ایجاد یه محیط کاری امن تلاش می کرد. امن از این نظر که بدون ترس از اخراج شدن بتونن اشتباه کنن، فرصت شکست و انتقاد داشته باشن، محیطی که بتونن در اون یاد بگیرن.

00:52:00

متن: صدای تشویق

00:52:03

گوینده 9: او یه خونواده، یه محل آروم و یه جمع صمیمی میخواست و میگفت: من میخوام یه دنیای کوچولو برای خودم داشته باشم که همه این آدما توش حضور داشته باشن، یه جایی با نام و نشان" دیزنی"، درست همون طوری که میخواستم.

00:52:25

گوینده 14: "والت دیزنی" هنوز 35سالش نشده بود که امتیاز کارتون "لوبیای سحرآمیز" رو داشت. استودیو "دیزنی" در دوران نامیدی رکود اقتصادی مثل یه رنگین کمان رنگارنگ بود.

00:52:41

گوینده 14: زندگی خونوادگیش هم موفق بود، "لیلیان" یه دختر به دنیا آورد که اسمش رو "دیانا" گذاشتن. خونواده "دیزنی" خیلی زود یه دختر دیگه به نام " شارون" رو هم به فرزند خوندگی قبول کردن.

00:52:52

گوینده 14: ولی "والت" راضی نمیشد،به گفته خودش دلش یه ماجراجویی دیگه میخواسته که هیجان بیشتری رو تجربه کنه.

گوینده 14: کارمندای "دیزنی" بعد از دهها سال هنوز داستانهای محل کارشون رو تعریف می کنن. یه روز عصر در سال 1934، "والت" همه کارمنداشو برای شام بیرون از استودیو فرستاد و بهشون گفته بود که خیلی زود برای یه جلسه کاری به استودیو برگردن. زمانی که "والت" روی صحنه رفت، فضای اتاق خیلی هیجان انگیز بود.

00:53:33

گوینده 11: "والت" رو صحنه می درخشید، به تنهایی کارتون سفید برفی رو اجرا کرد، یه اجرای تک نفره.

00:53:48

گوینده 17: کل فیلم رو از دید خودش با تمام بخشها، احساسات و فراز و نشیب هاش اجرا کرد. تمام نقش ها از جمله ملکه، شاهزاده، هفت کوتوله و حتی حیوانات رو هم بازی کرد.

00:54:06

گوینده 14: ا"دیزنی" یه انیمیشن بلند و داستان محور میخواست، که نه انجام شد و نه حتی سعی کردن انجامش بدن.

00:54:16

گوینده 17: "رُی دیزنی" این رویاها رو باور نداشت و هرچه بیشتر در موردشون فکر می کرد بیشتر متقاعد می شد که ممکنه برای استودیو فاجعه به وجود بیارن، چون میترسید فروش نرن و مجموعه رو به سمت ورشکستگی بکشونن.

00:54:39

گوینده 14: "والت" دست بردار نبود، اون باور داشت که داستان افسانه ای برادران "گریم" درباره زندونی شدن یه شاهزاده زیبا در یه جنگل تاریک توسط نامادری نفرت انگیزش نمیتونه ایده بدی باشه.

00:54:54

گوینده 11: شکی نیست "والت" بعدِ اون شب هزاران بار دیگه اون داستان رو بازگو کرده، چون دوستاش گفتن که مثلآ تو تالار ورودی یکی رو میدیده و داستان سفید برفی رو براش تعریف می کرده، بارها داستان رو تکرار کرده که به خودش و دیگران انرژی بده، ملکه ذهنش بشه، همیشه در جریان باشه و باعث تحرک همه بشه. این یه وسواس بود.

00:55:19

گوینده 14: هیجان "والت" مسری بود. یکی از انیماتورها به یاد میاره که: ما فقط دنبال ایده هاش راه می افتادیم، حاضر بودیم از کوه پراز گربه وحشی بالا بریم و هرکاری می تونیم انجام بدیم تا انیمیشن "سفید برفی" ساخته بشه.

00:55:32

گوینده 14: "رُی" با بی میلی به استودیو می اومد. باینکه موفق می شد از حامی مالیشون، بانک آمریکا، بدون سود وام بگیره، ولی به برادرش اخطار می داد که بانکدارها از ریسک پذیری "والت" عصبین و انتظار دارن به بودجه در برنامه زمانی مورد نظر پایبند بمونه.

00:55:50

گوینده 14: برنامه، بودجه و بدهی شرکت اولویت اول "والت" نبود. دغدغه اصلیش این بود که چطور ایده اش رو روی پرده ببره. "سفید برفی" می بایست طوری تماشاگران رو مجذوب کنه که قبل از این هیچ انیمیشنی همچین کاری رو نکرده باشه.

00:56:14

گوینده 11: در کارتون های کوتاه، می تونی مردم رو بخندونی و شیرین کاری هم جزء اصلی این فیلم هاست. اما الان "والت" یه سوال دیگه داره؟ میتونی مردم روبه گریه بندازی؟ میتونی با یه طراحی گریه شونو دربیاری؟

00:56:34

گوینده 14: از نظر"والت"، راهش این بود که طراحی متحرک رو با یه واقعیت طبیعی ترکیب کنه.

00:56:43

گوینده 14: او حیوانات زنده رو به داخل استودیو می آورد که هنرمنداش بتونن حرکاتشون رو با دقت ببینن. به انیمیشن سازا می گفت که اشیاء سنگین رو به طرف پنجره های شیشه ای پرتاب کنن تا اثرات ونماهای شکستن شیشه رو تحلیل کنن.

00:57:00

گوینده 14: "دیزنی" یه رقاص جوون رو استخدام کرد که نقش "سفیدبرفی" رو بازی کنه. اینجوری طراحا میتونستن با دقت ببینن که هنگام رقصیدن، خندیدن و لبخند زدن چه شکلی می شه و حرکات لباسش رو هنگام رقص بررسی کنن.

00:57:22

گوینده 17: "دیزنی" بازیگرا رو می آورد که نقش شخصیت های کارتونی رو جلوی انیمیشن سازا بازی کنن، و اونا هم سعی می کردن کیفیت حرکات رو درک کنن.

00:57:34

گوینده 17: اونا حتی از بازیگرا فیلم می گیرفتن که خصوصیات، حرکات و شخصیت نقش ها دستشون بیاد.

00:57:47

گوینده 20: کار"والت" بعد این مراحل متفاوت می شد، عواطف و افکار رو به یه شیوه طبیعی به تصویرمی کشید.

00:58:04

گوینده 16: "دیزنی" در واقع در هنر انیمیشن کاری کرد که انیمیشن ساز از نظر اجرا شبیه بازیگر بشه. از انیماتورها می خواست که به کلاسهای بازیگری برن، حرکات صورتشون رو هنگام بیان کلمات مختلف به دقت نگاه کنن، مثلآ ببینن لب ها هنگام بیان حرف "وی"، یا "اُ" و یا " اوو" چه شکلی میشن. و یا بیان کلمات چه تاثیری بر حالت چشمها میذارن.

00:58:26

گوینده 10: اونجا قانونی وجود نداشت و قبلآ هم اختراع نشده بود. پس آزاد بودی هرکاری رو که میخوای انجام بدی و غریزه ات رو دنبال کنی.

00:58:41

گوینده 14: اصرار "والت" در کیفیت بیان داستان، نوآوری و توجه به جزئیات و در عین حال، سرعت دادن به تولید در"هایبریونن" خیلی سخته.

00:58:54

گوینده 11: طراحی زمینه و هرکدوم از شخصیتها به شیوه ای که از کارتون های قبلی بهتر باشن، کار مشکلیه.

00:59:16

گوینده 21: بیشتر طراحی "سفید برفی" رو ما انجام دادیم و این کار اونقدر پیچیده بود که گاهی یه قسمت از اون یه روز کامل وقتمون رو می گرفت. جزئیات کارش، مثل ساخت یه ساعت، اونقدر دقیق بود که اگه یه خط رو جابجا می کردی، کل طراحی تغییر می کرد.

00:59:35

گوینده 14: فرایند تولید تغییر نکرد، انیماتورهای اصلی شخصیت های اصلی "سفید برفی" رو طراحی می کردن.

00:59:45

گوینده 14: طراحان میانی صحنه های فرعی کارتون رو انجام میدادن. هنرمندای قسمت رنگ و جوهر هم نقاشی ها رو رنگ آمیزی می کردن و روی برگه های شفاف انتقال می دادن که جلوی دوربین بره.

01:00:02

گوینده 14: برای هر ثانیه 24 صحنه طراحی میشه که در هر صحنه هم چندین برگه قرار میگیره، کارتون "سفید برفی" می بایست 200،000 طراحی رو دربر داشته باشهپچ111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111111.

01:00:13

گوینده 18: ساخت فیلم تعداد زیادی نیرو انسانی می خواست، مطمئنم "دیزنی" به همه اونا بعنوان نابغه این کار نگاه نمی کرده، کارگرانی هم بودن که کارای حاشیه ای و تدارکات رو انجام می دادن.

01:00:29

گوینده14: "دیزنی" دو نسخه از این داستان کوتاه در "هایپریون" ساخت اما کافی نبود. "رُی" مجبور شد خونه های ییلاقی و چندتا ساختمون دیگه رو اون اطراف اجاره کنه، فقط برای اینکه کارمنداشون رو که به 600 نفر رسیده بودن داخل اونا جا بده.

01:00:47

گوینده 13: تو این دوران تغییرات زیادی اتفاق افتاد، همه ایده ها و هیجان فراوونی داشتن، اما "رُی" بیچاره اونجا مسئول مالی بود و مجبور بود همه چیز رو با هم پیش ببره. هر هفته صحبتهایی در مورد صورتهای پرداختی انجام می شد، هزینه ها بیشتر از بودجه می شدن و حامیان "بانک آمریکا" همیشه اونجا بودن، کار "رُی" این بود که همه رو آروم کنه و همه کارا رو از نظر مالی هماهنگ کنه.

01:01:12

متن: شاااام. (سروصدای با هیجان)

01:01:19

گوینده 14: همین که تولید داستان به دومین و سپس به سومین سالش کشید، توقع "والت" کم کم زیاد می شد، با مهلت های زمانی گروه رو تحت فشار میذاشت. تا اوایل 1937، استودیو با وجود مجموعه نمایش ماه دسامبر، از کارش عقب بود. ده ماه تا تاریخ اکران مونده بود و هنوز هیچ تیکه ای از این فیلم انیمیشنی آماده نشده بود، ولی از نظر"والت" کارتون "سفید برفی" نباید و نمیشد با عجله و سرسری ساخته بشه.

01:01:58

متن: اجرای موسیقی ارکستر

01:02:02

گوینده 14: "والت" هزینه ها رو بالا برآورد می کرد، یعنی "رُی" می بایست بودجه اولیه رو شش برابر تخمین بزنه. روزنامه ها کم کم مطالبی رو در مورد تاخیر "دیزنی" در تولید داستانها می نوشتن. مردم از "سفیدبرفی" بعنوان حماقت "دیزنی" نام می بردن، و "رُی" نگران بود که نکنه اونا درست بگن.

01:02:28

گوینده 22: من 12 ساعت در روز کار می کردم، یعنی 8 صبح میرفتیم سر کار تا 8 شب که میومدیم خونه. ما برگه های شفاف طراحی رو تمیز کرده و اونا رو بهم وصل می کردیم، اشتباهات رو اصلاح کرده و کارهایی شبیه به این که زیادم بودن رو انجام می دادیم. طرح ملکه خیلی دشوار بود. طرح هایی که از دوربین برگشت می خوردن مجبور بودیم دوباره تمیز کرده، بهم وصل کنیم و دوباره جلوی دوربین بفرستیم.

01:03:02

گوینده 23: من تا دیر وقت کار می کردم. مسئول تمیزی و طرحهای جزئی بودم، این کارا خیلی کند پیش می رفتن. ما صبح بجای 8، ساعت 7 سر کار بودیم. عصرا میرفتیم شام می خوردیم، و زمانی که برمی گشتیم معمولآ تا 10 شب دوباره کار می کردیم.

01:03:26

گوینده 21: بعضی از دخترهای بخش رنگ آمیزی بیناییشون کم می شد و این وحشتناک بود. اونا میدونستن مثل برده باهاشون رفتار میشه، ولی دوست داشتن تا آخرین لحظه کارشون رو انجام بدن.

01:03:38

گوینده 14: انیمیشن سازا کارشون رو تا اوایل نوامبر تموم کردن، ولی آخرین برگه های شفاف تا 27ام نوامبر هنوز طراحی نشده بودن. در سراسر هالیوود شایعاتی پراکنده شده بود که هنوز هیچ نسخه ای از فیلم برای اکران 21ام دسامبر آماده نشده.

01:04:00

گوینده 24: هالیوود الان شلوغترین افتتاحیه خودش رو تجربه میکنه . اکران جهانی یک میلیون و نیم دلاری "سفیدبرفی و هفت کوتوله" که از داستان اولیه اش گرفته شده، هزاران نفر رو به هیجان آورده. خیلیا اومدن "مارلین دیتریچ" با " داگ فیربانکس" و تعداد زیادی بازیگر موفق دیگه رو ببینن. "شِیرلی تِمپِل" به همون اندازه بازیگرا و علاقه مندان به سینما شیفته هفت کوتوله شده.

01:04:32

گوینده 11: "والت" خیلی نگران بود. نمی دونست تماشاگرا چه واکنشی نشون می دن.

01:04:39

گوینده 25: خب "والت"، فکر می کنم تو گوینده اصلی امشبی. درمورد این فیلم برای ما یه کم صحبت می کنی؟

01:04:45

گوینده 15: خب، ساخت اون خیلی سرگرم کننده بود. خیلی خوشحالیم که امشب مراسم اکران به این بزرگیه. مردم اومدن فیلم رو ببینن. امیدوارم که ناامید نشن.

01:04:56

گوینده 25: مطمئنم که ناامید نمیشن، تعدادی از تصاویر فیلم رو دیدم.

01:04:59

گوینده 17: "والت" واقعآ نمی دونست کارش نتیجه میده یا نه، شدیدآ نگران بود که: اگه مردم این فیلم رو نخرن، کارم تمومه".

01:05:22

گوینده 14: تماشاگرا تو صحنه های اول قصرملکه نفساشون رو حبس کرده بودن.

01:05:33

گوینده 26: ای برده من در آینه جادویی، من تو رو احضار می کنم، از دورترین فاصله ها و از درون تاریکی بیا و حرف بزن.

01:05:49

گوینده 14: اونا به کوتوله های عجیب و غریب می خندیدن.

01:05:53

متن: بو کشیدن

01:05:58

متن: به به، سوپ! هوراا...

01:06:15

متن: بر سر همدیگه فریاد زدن

01:06:17

گوینده 27: ا...آ...آ... ، فقط یه دقیقه صبر کنین.

01:06:27

گوینده 26: قلب خوک! ، به من حقه زدن.

01:06:28

گوینده 14: تماشاگرا با صدای "هیش..." نفرتشون رو از ملکه نشون میدادن. اما "والت" هنوزم نگران بود.

01:06:37

گوینده 27: نذار آرزوهات کم رنگ بشن. احساس عجیبی دارم.

01:06:44

گوینده 14: "والت" حدود 75 دقیقه دست "لیلیان" رو محکم گرفته بود و با حالت عصبی منتظر صحنه ای بود که نشون دهنده دیدگاه شخصیش بود.

01:07:00

متن: صدای خنده

01:07:04

گوینده 26: الان من در این سرزمین زیباترینم.

01:07:13

متن : صدای موسیقی

01:07:16

گوینده 14: لحظه ی مرگ ظاهری سفید برفی ، سکوت تمام فضای تئاتر رو فرا گرفت.

01:07:32

متن: گریه

01:07:37

گوینده 11: تماشاگرا شروع به گریه کردن، همون لحظه همه متوجه شدن شک مخاطبا از بین رفته و صحنه های فیلم رو باور کردن. اونا باور کردن که هفت کوتوله واقعین و میتونن گریه کنن. و این لحظه پیروزی فیلم بود.

01:08:06

متن :یک آواز برای تو، یک قلب برای تو ...

01:08:16

گوینده 9 : " کِلارک گَبِل" و " کَرُل لُمبارد" داشتن گریه می کردن. اونا نمیدونستن چه اتفاقی براشون افتاده. میدونین، اونا از مانع زندگی روزمره عبور کرده بودن و به دنیای درونشون که دنیای افسانه هاست رسیده بودن. "دیزنی" مسیر این سفر رو براشون فراهم کرده بود. این موضوع و این فیلم فقط مخصوص بچه ها نبود.

01:08:57

گوینده 14: وقتی پرده صحنه پایین اومد، تماشاگرا از جاشون بلند شدن و تشویق کردن.

01:09:04

متن آواز: یه روز که رویاهام به واقعیت بپیونده...

01:09:12

گوینده 14: یکی از رقبای "دیزنی" در تولید فیلم گفته بود: احساس کردم وسط تصاویر متحرکم.

01:09:39

گوینده 10: اولین فیلمی که دیدم "سفیدبرفی و هفت کوتوله "بود. ازش خوشم اومد. فوق العاده بود. الانم به نظرم فوق العاده است.

01:09:51

گوینده 26 : سفید برفی مرده.

01:09:53

گوینده 22: من ملکه رو دوست داشتم، درسته ترسناک بود ولی خیلی زیبا بود. قلبش رو ببین! او خیلی زیبا طراحی شده بود.

01:10:08

گوینده 10 : بچه ها رو با جیغ و داد از سالن تئاتر بیرون میاوردن. فیلم برا اونا ترسناک تر بود.این یه جنبه خیلی مهم بود. " دیزنی" میدونست بچه ها ممکنه نسبت به افراد دیگه بیشتر بترسن. شلواراشون و صندلی های سالن رو خیس می کردن. ولی می دونین، اونا یه تجربه کسب کردن، و این خیلی مهم بود. زندگی فقط تجارب شیرین نیست. این فیلم مسائل جدی رو در ذهن های کوچیکشون جا می داد.

01:10:48

گوینده 9: در مورد کاری که "والت" انجام میداد فکر کنین، ذهنیت اون اینجوری بود: این کارتون ها لزومآ نباید یه نمایش خنده دار باشن، می تونن مسائل بزرگی رو در برداشته باشن. اونا میتونن افسانه های قدیمی و قوی یا هر چیز دیگه ای رو شامل بشن.

01:11:07

گوینده 26 : دستام!

01:11:11

گوینده 9: این یه جهش بزرگ و هنریه. "والت" شکل جدیدی از هنر رو ایجاد کرد.

01:11:28

گوینده 14: "سفید برفی و هفت کوتوله" در اوایل 1938 برای 5 هفته مداوم در سالن رادیو نیویورک و به دنبالش در محافل ملی و بین المللی هم اجرا شد. فیلمای دیگه بیش از سه هفته در این سالن اجرا نشدن.

خبرها حتی به تئاترهای کوچیک انگلستان و آمریکا هم رسید ودر لندن، پاریس و سیدنی سروصدای زیادی کرد. این فیلم تو سال اول 8 میلیون دلار فروش داشت که معادل 100 میلیون دلار امروزه و درآمدش بیشتر از فیلمای قبلی اون بود.

باینکه اجرای اول فیلم بود، "رُی" 2.3 میلیون دلار بدهی استودیو رو به بانک آمریکا پرداخت و عملیات بازاریابی بی سابقه ای رو راه اندازی کرد.

01:12:23

گوینده 18: همه جا پرشده بود از جواهرات، روسری و وسایلی با طراحی "سفید برفی" . بعضی فروشگاهها فیلم "سفیدبرفی" رو میذاشتن. هم خود فیلم و هم فضای تجاری اون منحصربه فرد بود و این برای " دیزنی" یه موفقیت تجاری محسوب می شد، نه تنها بخاطر فیلم، بلکه بدلیل تجارت کالا هایی که به فیلم مربوط می شدن.

01:12:48

گوینده 14: از"دیزنی" بعنوان یه آمریکایی اصیل، مردی که میتونه از قدرت تکنولوژی و داستان سرایی استفاده کنه و در هنر و تجارت هم مهارت داره تقدیر شد. دانشگاههای "هاروارد" و "ییل" بهش نشان افتخاری استاد هنر دادن و اونو خالق زبان جدید هنر نامیدن.

01:13:18

گوینده 9: "والت" در پاریس و نیویورک معروف شد و همه اونو تحسین کردن. او تو رویاش زندگی میکرد و اونجا تردیداش رو کنار گذاشت و باجسارت فکر کرد. با خودش میگفت: من مردیم که با آرزوم زندگی می کنم، من اینجوریم، حالا باید چیکار کنم؟

01:13:56

گوینده 14: "والت دیزنی" نماد یه هنرمند در جامعه بود، ولی تو خونه یه پدر ساده و صمیمی بود. "والت" هر روز دو تا دختر کوچولوشو به مدرسه میبرد، با اونا اطراف خونه بازی می کرد و موقع خواب براشون قصه می خوند.

01:14:20

گوینده 11: شکی نیست که "والت" عاشق دختراش بود و حس بازیهای بچگونه درونش باقی مونده بود.

01:14:33

گوینده 17: "والت" خیلی خونواده دوست و حامی بود، نقشی که اون روزا بیشتر مادر خونواده به عهده داشت . "لیلیان"، حتی با بچه هاش هم محتاطانه برخورد میکرد و "والت" برعکس اون و سرشار از احساسات بود.

 به نظرم، رفتارش تحت تاثیر دوران بچگی و اخلاق پدرش "الیاس" قرار داشت و چون اون بهش سخت می گرفت، همیشه می گفت: دوست دارم بچه هام رو لوس کنم.

01:15:14

گوینده 14: "والت" از زمان اومدنش به کالیفرنیا گاه گاهی با پدر و مادرش تماس می گرفت، اما موفقیت مالی "دیزنی" این فرصت رو براشون فراهم کرد که والدینشون رو بیارن پیش خودشون.

اوسط اکران فیلم "سفید برفی" بود که "رُی" و "والت"، "الیاس" و "فلورا" رو به لس آنجلس آوردن، برای پنجاهمین سالگرد ازدواجشون یه مهمونی عالی ترتیب دادن و یه خونه هدیه گرفتن. اونا میخواستن این مراسم برای نسلهای آینده بمونه.

01:15:48

گوینده 15: خب، الان در سال 1937، همه فامیلاتون اومدن که پنجاهمین سالگرد ازدواجتون رو جشن بگیرن.

01:15:55

گوینده 28: ما اینجا نیومدیم جشن بگیریم.

01:15:56

گوینده 15: چرا نه؟

01:15:58

گوینده 28: فایدش چیه؟

01:15:59

گوینده 15: خب، بابا جشن گرفتن رو دوست داره و همیشه از خوشگذرونی لذت میبره.

01:16:01

گوینده 28: 50 ساله که داریم جشن میگیریم، دیگه خسته شدیم.

01:16:05

گوینده 15: شما چطور پدر؟ نمی خوای تو سالگرد عروسیت یه کم شادی کنی؟

01:16:09

گوینده 29: خب، ما نمیخوایم تو این جشن به نهایت احساساتمون برسیم!

01:16:12

گوینده 15: من ازتون میخوام خوشحال باشین، البته امیدوارم با بالا رفتن شادیتون به نهایت احساساتتون نرسین!

01:16:15

متن: خنده دسته جمعه

01:16:18

گوینده 28: تو هنوز نمیدونی چجوری شادی کنی؟

01:16:24

گوینده 14: "والت" در مورد گذشته بی میل صحبت میکرد. حتی وقتی که شهرتش بیشتر شد، تلاشهای گذشته خونواده اش براش مثل یه معیار بود. می دونست که میتونه خواستن رو همراه محرومیت معنا کنه.

01:16:46

گوینده 19: براش خیلی مهم بود آمریکایی بودنش رو بیان کنه و این موضوع رو رواج بده. ارزش کار کردن رو می فهمید و این چیزی نبود که از کسی یاد گرفته باشه. این ویژگی جزیی از ذاتش بود.

01:17:07

گوینده 14: 15 ساله تو زمینه تجارت فیلم و ده ساله به عنوان یه شخص معروف فعالیت داره، ولی خودش رو هالیوودی نمی دونه.

01:17:22

گوینده 14: "والت" گله می کرد که تولیدکنندگان بزرگ فیلم انیمیشن رو جزیی از سینما به حساب نمیارن و اشتباه هم نمی کرد. وقتی دانشکده علوم و هنر اسامی ده نامزد جایزه بهترین تصویر متحرک رو در سال 1938 اعلام کرد، "سفیدبرفی و هفت کوتوله" جزء لیست نبود. در عوض، برای تولید اولین کارتون بلند یه جایزه اسکار ویژه به "دیزنی" دادن.

01:17:50

گوینده 30: مطمئنم تمام پسر و دخترهای دنیا وقتی بدونن پدر"سفیدبرفی و هفت کوتوله"، "میکی ماوس"، "فردیناند" و کارتونهای دیگه قراره همچین تندیس زیبای رو ببره، خیلی خوشحال میشن. اوه، به نظرتون برق نمی زنه؟

01:18:05

گوینده 15: اوه، زیباست.

01:18:07

گوینده 30: بهش افتخار نمی کنی، آقای "دیزنی"؟

01:18:08

گوینده 15: چرا که نه، خیلی بهش افتخار می کنم

01:18:11

گوینده 19: بهش یه لوح تقدیر بی معنی دادن که دوسش نداشت. او یه شاهکار ساخته بود، خودش میدونست کارش عالیه و همه هم اینو بهش گفته بودن. تمام وقتش رو صرف فیلم ها، محصولات و انیمیشنهاش کرده بود، ولی هالیوود آماده این نبود که انیمیشن رو یه هنر یا فیلم سازی ببینه. صبر و تلاش بیشتری لازم بود.

01:18:56

گوینده 14: "والت دیزنی" دوست داشت هر شش ماه یه بار یه فیلم انیمیشنی بلند بسازه که همشون هم از نقاط قوت خودش سرچشمه بگیرن : مثل افسانه های تخیلی، داستانهای محلی و یا رمان های محبوبی که تماشاگرا بشناسن.

دو پروژه بعد از "سفید برفی"، مخصوص به سنین خاصی بودن. پروژه اول رمانی با نام "بامبی" بود که موضوعش در مورد یه آهوه که تبدیل به یه گوزن میشه. دومین پروژه یه داستان ایتالیایی اواخر قرن نوزدهم به نام "پپینوکیو" بوده و درباره یه عروسک خیمه شب بازیه که دوست داره یه پسر واقعی باشه.

01:19:33

گوینده 14: "دیزنی" بلافاصله در تولید "بامبی" به مسائلی برخورد و نگران شد که داستان پیچیده بشه و به زمان بیشتری نیاز داشته باشه. پس، ترجیح داد تولید فیلم "پینوکیو" رو جلوتر بندازه.

به گفته خود "والت"، "پینوکیو" در داستان اصلی عروسک خیلی جالبی نبوده و یه جور شخصیت نادونی داشته. پس، اینجا یه چالشی وجود داشته که می بایست هرچه سریعتر از عهده اون بربیان، و اون این بود که چطور این عروسک رو به یه شخصیت دوست داشتنی تبدیل کنن؟.

01:20:17

گوینده 14: پاییز 1938، در حالی که "والت" هنوز مشغول داستان "پینوکیو" بود، با تماس تلفنی بهش خبر دادن که پدر و مادرش به دلیل نقص سیستم گرمایشی خونه ای که "رُی" و "والت" براشون خریدن دچار مسمومیت منواکسیدکربن شدن. "اِلیاس" زنده موند، اما "فِلورا" فوت کرد. "والت" به مراسم خاکسپاری رفت و سپس سرکارش برگشت. بعد اون هرگز در مورد مرگ مادرش صحبت نکرد.

01:20:58

گوینده 12: با این موضوع بعنوان یه مسأله خصوصی کنار اومد. فکر می کنم در مورد این رابطه حتی با همسرش هم خیلی صحبت نکرد. "والت" درون گرا بود، به همین خاطر سینما رو برای بیان احساساتش انتخاب کرده بود، طوریکه تو زندگی خصوصیش هم نمیتونست اینجوری عواطفش رو ابراز کنه .

01:21:31

گوینده 11: "دیزنی"یه بار که خیلی تحت فشار بود، با مشت روی میز کوبید و گفت: ما اینجا کارتون نمی سازیم. در حین ساخت "میکی ماوس" و اجرای همسرایی دوباره تاکید کرد که ما اینجا قرار نیست کارتون بسازیم و اینا چیزی بیشتر از یه کارتون نیستن. ما قراره هنر بسازیم و هنر استاندارد بالاتری داره، که این استاندارد همون واکنش عاطفیه که ما از مردم دریافت می کنیم. می تونی کاری کنی که این مردم احساسی رو عمیقآ تجربه کنن؟

01:22:09

گوینده 9: هنر کاری از پیش نمی بره مگه اینکه در قالب یه اثر بزرگ بیان بشه. سرگرمی فایده ای نداره، مگه اینکه به عمق وجود مخاطب برسه، چیزی که واقعآ ما رو به چالش بکشه، ما رو بخندونه، گریه مون رو در بیاره، کاری کنه آواز بخونیم و یا آه بکشیم، ولی باید اونو درک کنین.

01:22:28

گوینده 14: "دیزنی" خیلی روی "پینوکیو" فکر کرد. "سفید برفی" ثابت کرد که فیلم های انیمیشنی با نور، سایه و خصوصیات طبیعی میتونن شرایط زندگی واقعی رو نمایش بدن.

"والت" برای پیدا کردن ایده با خودش خلوت کرده که یه داستان جادویی پیدا کنه و این داستان برای "دیزنی" مثل یه برند تجاری عمل کنه.

تو این داستان تازه واردا برای پذیرفته شدن تلاش می کنن و قهرمانا هم به دنبال قدرت، وسوسه، رستگاری و بقاء هستن.

01:23:04

گوینده 13: "والت" داستان رو بررسی می کنه. حاشیه ها رو کنار میذاره و از خودش میپرسه: ماهیت داستان چیه؟ داستان در مورد کیه و درباره چیه؟ چرا باید بهش توجه کنم؟ چرا می خوام فیلمش رو تماشا کنم؟

01:23:16

گوینده 31: موضوع "پینوکیو" در مورد اینه که معنی انسانیت چیه، چطوری باید به اون برسی و به دستش بیاری.

01:23:26

گوینده 13 : بررسی "پینوکیو" وقت زیادی می برد، ولی "والت" توجهی نمی کرد. می گفت: ما داریم موضوع اصلی فیلم و شخصیت عروسک "پینوکیو" رو درک می کنیم که اونو تو داستان جا بدیم.

01:23:35

گوینده 14: "پینوکیو" و "بومبای" به همون اندازه که مشکلن، جذاب هم هستن، اما اونا توجه کامل "والت" رو به سمت خودشون نکشوندن. یه اتفاق جالب دیگه ای هم داشت می افتاد.

01:24:02

گوینده 14: کارتون "شاگرد جادوگر" براساس یه همسرایی ساخته شد. این کارتون با بازی "میکی ماوس"، پشتیبانی یه ارکستر و کارگردانی "لئوپولد استوکووسکی" تولید می شد. "دیزنی" از نتایج اولیه اونقدر راضی بود که میخواست اونو به شکل یه فیلم بلند با نام "آهنگ خیالی" دربیاره.

01:24:37

گوینده 14: "دیزنی" و " استوکووسکی" هشت همسرایی قدیمی رو انتخاب کردن. "والت" و تیمش هم به کار طراحی داستان پرداختن. استودیو "دیزنی" نوازندگان و رقاص های زیادی و حتی دانشمندان مشهوری مانند: "اِدوین هابل" ستاره شناس رو دعوت کرد.

01:24:57

گوینده 13: الان "اِستراوینسکی" و "جورج بَلَنچین" اومدن استودیو: خب، بیاید طراحی بعضی از رقص ها رو ببینیم. بعضی از این کارشناسا میومدن و میرفتن. کنار اتاق رقص فضایی برای رقص باله وجود داشت که اونجا "هابِل" در مورد چگونگی پیدایش جهان و نظریه های فضای خارج از منظومه شمسی صحبت می کرد. یه کارشناس دایناسور شناسی هم بود که در پیش برد بحث ها کمک می کرد. این جنبه فرهنگی کار بود که افراد با کمک هم فیلم " آهنگ خیالی" رو می ساختن و " والت" این مدل کارکردن رو دوست داشت، چون شبیه یه جور گودال بزرگ ماسه بازی میموند.

01:25:26

گوینده 11: "والت" معمولآ با واقع گرایی و احساسات واقع بینانه سروکار داشت، اما ایندفعه می خواست احساسات رو به شیوه دیگه ای تحریک کنه و واقع گرایی رو دور بزنه.

این که سعی کنی با یه مفهوم انتزاعی احساساتی بشی، با فرایند کاری "دیزنی" فرق داشت. "والت" همیشه می گفت: من میخوام اونچه بزرگان هنر انجام میدن رو امتحان کنم. میخوام هنرمندای بزرگ اینجا بیان، میخوام یه نوع هنر دیگه رو ایجاد کنم که قرنها باقی بمونه.

01:26:03

گوینده 14: استودیو "دیزنی" با انرژی سرشار "والت" هماهنگ شد، ولی به نظر میومد این انرژی فراتر از مرزهای منطق حرکت می کنه.

01:26:13

گوینده 14: "دیزنی" در حال حاضر سه تا فیلم داشت که همزمان در حال تولید بودن و کارمنداش هم دوبرابر شده بودن، بخاطر همین فضای بیشتری نیاز داشت. علاوه بر این، در"هایپِریون" این امکان وجود نداشت که استودیو چند شعبه بشه. "والت" ،بدون مشورت با "رُی" که اون موقع اروپا بود، 50 هکتار زمین انتخاب کرد که البته اون طرف تپه های هالیوود، در " بُربانک"، برای زمین چوگان خالی شده بود و ساخت استودیو رویاییش رو شروع کرد.

01:2702

گوینده 11: این استودیو طوری طراحی شده که بهره وری رو بالا ببره و حس یه جمع خونوادگی رو انتقال بده. "والت" همیشه می گفت: اگه ما همچین مجموعه بزرگی رو برای استودیو بسازیم، دیگه کسی مجبور نیست بره خونه، مثل اینه که کارمندا جزئی از یه جامعه ان و همه با هم برای ساخت انیمیشنهای بی نظیر کار می کنن. فراهم کردن فضایی برای ساخت فیلم های فوق العاده، دلیل ایجاد این استودیو بود.

01:27:46

گوینده 14: یه روز بعد از کریسمس 1939، بیشتر کارمندای "دیزنی" از "هایپریون" به استودیو"بوربانک" منتقل شدن. وسط محوطه استودیو، یه ساختمان سه طبقه انیمیشن سازی وجود داشت و دفتر "والت" هم در طبقه آخر بود. هر کارمند یه اتاق تک نفره بزرگ و روشن داشت که داخل اتاق یه میز کار بزرگ، یه فرش شیک، یه صندلی راحت و پرده گذاشته بودن. کل مجموعه مجهز به سیستم تهویه هوا بود. مسیر باغ به یه تئاتر، رستوران و یه مغازه لیمونات منتهی می شد.

01:28:22

"گوینده 23 : واقعآ عالی بود. ما اونجا امکاناتی داشتیم که قبلآ هرگز نداشتیم. اگه ما یه "میلک شِیک" می خواستیم، به یه فروشگاه کوچولو که درست وسط مجموعه بود زنگ می زدیم و اونا خیلی زود سفارش ساندویچ یا هرچیز دیگه ای که میخواستیم رو برای ما میاوردن. مثل بهشت بود.

01:28:42

گوینده 16: استودیو جدید یه قهوه خونه و یه باشگاه ژیمناستیک هم داشت که مربی خصوصی اون عضو سابق تیم المپیک سوئد بود. اونجا همچنین یه پمپ بنزین و یه تمیرگاه داشت که می تونستیم در حین اینکه سرکاریم خودرومون رو تعمیر کنیم و این شگفت انگیز بود.

01:29:08

گوینده 34: مثل یه قایق در آبهای آبی ، مراحل سرنوشتت رو طی می کنی...

01:29:20

گوینده 14: هنگامی که استودیو برای اجرای "پینوکیو" در فوریه 1940 در شهر نیویورک داشت آماده می شد، "والت دیزنی" هم در زمینه فروش به سختی تلاش می کرد.

01:29:28

گوینده 34: رویاهات به حقیقت می پیوندن.

01:29:36

گوینده 14: دعاهای "جیمینی کِریکِت" رو زمزمه می کرد، خداوند خوب و بد رو بهتر می دونه.

01:29:41

گوینده 34: یه سوت کوچولو بزن، یووهو، یه سوت کوچولو بزن، یووهو. همیشه بذار وجدانت رهنمای تو باشه.

01:29:50

گوینده 33: همیشه بزار وجدانت راهنمای تو باشه

01:29:59

گوینده 14: همچنین در مورد پیشرفتهای استودیو در فناوری دوربینها و تاثیرات خاصشون صحبت می کرد.

01:30:04

گوینده 35: بیدار شو.

01:30:12

گوینده 33: پدر!

01:30:13

گوینده 14: برا اولین بار تو زمینه انیمیشن، "دیزنی" ادعا کرد که تماشاگرا تو فیلم "پینو کیو" صحنه هایی از زیر آب رو می بینن که شبیه عکسبرداری دریاییه.

01:30:25

گوینده 33: میتونی بهم بگی کجا میتونم هیولا رو پیدا کنم.

01:30:29

گوینده 33: وای، ترسیدن

01:30:32

گوینده 16: باید وایسی و بگی: اینا فقط یه سری برگه ان، این تصاویر فقط روی برگه های سفید کشیده شدن و وجود خارجی ندارن. میدونی، ما باور کردیم که این آبه و اون شخصیتها هم واقعین. این اوج هنر یه انیمیشن ساز و نهایت جان بخشی به تصاویره که یه دنیای کاملآ مصنوعی رو طوری طبیعی میسازه که ما اونو باور کنیم.

01:30:53

گوینده 33: پدر!

01:31:01

گوینده 10: "پینوکیو" اهمیت و درآمدی داشت که کارتونهای انیمیشنی دیگه نداشتن.

01:31:06

گوینده 36: وقتی هم که بزرگ بشی هیزم خوبی برای آتیش میشی.

01:31:16

گوینده 10: یه نهنگ "پینوکیو" رو بلعید.

01:31:33

گوینده 10:اون تمام لحظات فیلم در خطر بود.

01:31:38

گوینده 34: هی، اون دهن گنده ات رو باز کن، من باید اون بیرون باشم.

01:31:42

گوینده 10: همون موقع "جیمی کِریکِت" شاد و جذاب اونجا بود و از فیلم انتقاد می کرد. اما، در کل فیلم دلتنگ کننده ای بود.

01:31:54

گوینده 19: "پینوکیو" فقط یه پسر چوبی بود که داشت سعی می کرد یه انسان باشه، یکی ممکنه فکر کنه این معنیش اینه که میتونه اشتباه کنه، و اجازه داره خطاهای یه پسر کوچولو رو داشته باشه.

01:32:05

گوینده 37: خواهش می کنم به من کمک کن.

01:32:07

گوینده 19:ولی در عوض، هر نوع بی احتیاطیش باعث مرگ احتمالی پدر خوندش یا تبدیل شدنش به یه خر میشد. شرطهای خیلی سختی بودن.

01:23:34

گوینده 33: اوه، چه اتفاقی داره میافته؟!

01:32:37

گوینده 34: امیدوارم دیر نکرده باشم.

01:32:39

گوینده 33: چیکار باید بکنم؟!

01:32:42

گوینده 9: پینوکیو دنبال یه خونه، هویت و یه محل امن می گرده. می خواد واقعی باشه.

01:32:56

گوینده 35: ثابت کن شجاع، راستگو و مودبی، اونوقت یه روز تبدیل به یه پسر واقعی میشی.

01:33:05

گوینده 9: هدف اصلی همینه: من میخوام زندگیم رو کامل احساس کنم.

01:33:14

گوینده 9: زمانی که زندگی رو احساس کردم، این فرصت رو دارم حقایق بزرگتری رو لمس کنم که به من نیرو بدن.

01:33:23

گوینده 33: من یه انسان زنده ام، ببین... و من... واقعیم... من یه پسر واقعیم.

01:33:35

گوینده 38: تو زنده ای... تو یه پسر واقعی هستی

01:33:42

گوینده 38: جشن می گیریم.

01:33:45

گوینده 14: تماشاگرا از تماشای "پینوکیو" خیلی راضی بودن و از نظر عاطفی تحت تاثیر قرار گرفتن.

01:33:54

گوینده 14 : کارشناسا سروصدای زیادی کردن. یه منتقد فیلم در "نیویورک تایمز" نوشته بود: "والت دیزنی" فیلمی رو ساخت که وقتی نسل های آینده این نسل انیمیشن رو ارزیابی کنن، دوسش خواهن داشت.

01:34:08

گوینده 34: خب، این همون جاییه که باید باشم.

01:34:14

گوینده 14 : گفته میشه هر نسلی که "سفید برفی" و"پینو کیو" رو تولید کرده بد نبوده.

01:34:21

متن: اگه رو یه ستاره آرزو کنی.

01:34:27

گوینده 14: "پینوکیو" حتی وقتی در اوج بود، حرکت نزولیش قابل پیش بینی بود. اصرار "والت" برای نوآوری هزینه های تولید این فیلم رو به دو برابر "سفیدبرفی" رسوند، و سرمایه گذاری انجام شده رو جبران نکرد. فروش بلیت تو آمریکا کند و تو اروپا هم بخاطر جنگ بسیار پایین بود.

"دیزنی" بیش از 2 میلیون دلار از سود خالص "سفید برفی" رو از دست داد، و برای سرمایه گذاری استودیو "بوربانک" از بانک آمریکا قرض گرفته بود.

01:35:02

گوینده 11: "والت" خیلی تحت فشار بود. هزینه فیلم های" آهنگ خیالی"، "پینوکیو" و حتی "بامبی" در مراحل اولیه بسیار هنگفت بود. موضوع جنگ بازار اروپا رو فلج کرد، "والت" یه بازار بزرگ رو از دست داده و نگران این بود که چطور تولید مداوم فیلم های سینمایی رو از لحاظ مالی تامین کنه.

01:35:35

گوینده 14: "رُی دیزنی" میخواست سهام شرکت رو برای عموم به اشتراک بزاره، ولی برادر کوچیکش از اینکه سهامدارا تو کارش دخالت کنن خوشحال نبود ولی انتخاب دیگه ای نداشت.

01:35:53

گوینده 14: درآپریل 1940، وقتی که آخرین کارمندا هم به استودیو"بوربانک" منتقل شدن، شرکت "دیزنی" 155هزار سهم ممتاز صادر کرده بود، که قیمت خالص شرکت رو حدود 4 میلیون دلار برآورد میکرد.

"رُی" و "والت" قراردادهای هفت ساله ای رو امضا کردن.

برای "رُی" هفته ای 1000 دلار و "والت" 2000 دلار درآمد در نظر گرفته شد. شرکت با ارائه یه بیمه عمر یک و نیم میلیون دلاری روی دارایی اصلیش : " والت دیزنی" به سرمایه گذاراش اطمینان داد.

01:36:32

متن: اجرای آهنگ های "توکاتو و فوگو" باخ

01:36:42

گوینده 17: فیلم "آهنگ خیالی" با اجرای آهنگ های "توکاتو و فوگو" باخ در آکورد "دی مینور" شروع میشد، ولی یه انتزاع محض بود، نه شخصیت کارتونی و نه شباهتی به دنیای واقعی که فیلم رو هیجان انگیزکنه.

01:37:00

متن: ادامه اجرای موسیقی

01:37:17

متن: اجرای موسیقی "نوت کِراکِر سویت" از چایکوفسکی

01:37:24

گوینده 19: فیلم "آهنگ خیالی" بسیار بلندپروازانه بود.

01:37:33

گوینده 19: میتونستی اینو تو هر صحنه اش احساس کنی، ولی خیلی یکنواخت بود.

01:37:38

متن: ادامه موسیقی

01:37:34

گوینده 17: وقتی فیلم خوب عمل می کرد خیلی تماشایی بود، ولی زمانی که عملکردش خوب نبود کسل کننده می شد. نقدهای کاملآ متفاوتی به دنبال داشت. برخی افراد فکر می کردن که "دیزنی" ارتباط بین هنر تجسمی و موسیقی رو قوی تر کرده و یه چیز جدید و جالب ساخته.

01:38:12

گوینده 17: منتقدان دیگه می گفتن این فیلم یه فاجعه است و از اون بخاطر پایین آوردن ارزش موسیقی سنتی به شدت انتقاد کردن.

01:38:29

گوینده 11: "والت دیزنی" شهرتش رو تو یه جامعه روشنفکر بعنوان یه فرد بی تکلف به دست آورده بود. و وقتی "آهنگ خیالی" رو ساخت، حدس بزنید چی شد؟ پر مدعا به نظر میرسید.

01:38:45

گوینده 19: "آهنگ خیالی" حرفای زیادی به وجود آورد که اگه "والت" پاش رو فراتر از حدش میزاره، اگه محدودیت هاش رو نمی شناسه، خودش شخصآ باید مسئولیت کارش رو بپذیره.

01:39:00

گوینده 17: "والت" هیچ وقت نتونست با انتقادها به خوبی برخورد کنه، ونقدهایی هم که متوجه فیلم "آهنگ خیالی" شد واقعآ شدید بود.

01:39:10

گوینده 17: این فیلم همه رو به ضد روشنفکری تشویق می کرد، و "دیزنی" همیشه به این موضوع متهم بود، مخصوصآ وقتی با بی احتیاطی گفته بود: این روشن فکرا هیچ چیز در مورد مردم عادی نمی دونن و برن به جهنم.

01:39:35

گوینده 14: ضررهای مالی انیمیشن "آهنگ خیالی" به مراتب بیشتر از "پینوکیو" بود، بیشتر بخاطر اینکه سیستم صوتی جدید بعضی از تئاترها خیلی گرون بوده و "دیزنی" هم مجبور بوده که همسرایی فیلم رو به نمایش بذاره.

کاهش درآمدها باعث می شد شرکت نتونه سودهای سه ماهه رو به سهامداراش بپردازه، استودیو جدید هم بیشتر شبیه یه لنگر به گل نشسته شده بود تا یه بادبان گسترده که میخواد خلاقیت رو جذب کنه.

01:40:07

گوینده 17: استودیو جدید "بوربانک" به یه مطالعه موردی در رابطه با "مراقب باشید که چه می خواهید" تبدیل شده بود. شرکتی که بخوبی سازمان یافته و برای تجربه های خلاقانه طراحی شده بود، الان دیگه کاربردی نداشت.

01:40:32

گوینده 14: بدون شک یه مسئله ای کاربردی در محل کار "والت" وجود داشت. مثل یه کارخونه صنعتی، افراد براساس کارشون دسته بندی می شدن. سلسله مراتب واضحتر و جدی تر شده بود و با دقت توسط مدیران اجرایی "دیزنی" اداره می شد.

مزایای شرکت به دارندگان حقوقای بالا تعلق می گرفت: عضویت در باشگاه "پنتوس" با سالنهای ورزشی، حمام بخور و رستورانش برای نویسنده ها و انیماتورهای حرفه ای که اکثرآ هم مرد بودن رزرو می شد. امکانات هر اتاق چیزایی مثل قالیچه، پرده، صندلی راحتی و کمد بود.

01:41:15

گوینده 14: وقتی انیمیشن ساز " دان لاسک" بخاطر دوستاش بعضی کارهای سطح پایین تر مثل: تمیز کردن نقاشی ها و انجام طراحی سطح میانی رو هم انجام می داد، مقامات بالاتر متوجه شدن.

01:41:27

گوینده 23 : صبح روز دوشنبه وارد اتاق شدم و دیدم فقط یه میز داخل اتاقه. قالی ، کمد لباس و صندلی راحتی رو از اونجا برده بودن. بجز یه میز و صندلی، هیچ کدوم از وسایل اونجا نبود. من زنگ زدم و پرسیدم: چه خبره؟ و اونا گفتن: تو دیگه یه انیمیشن ساز نیستی که کف اتاقت قالیچه داشته باشی.

01:41:58

گوینده 21: دلم برای محل کار قدیمیمون در "هایپریون" تنگ می شد، اون موقع تازه داشتیم احساس می کردیم یه شرکت آمریکایی هستیم. هرچی محل کارمون بزرگترمی شد، احساس خونواده بودنمون، کمرنگ تر می شد.

01:42:07

گوینده 11: استودیو خیلی سریع رشد کرد، طوریکه این افراد تو فرایند انیمیشن سازی شرکت داشتن: دستیار انیمیشن ساز و انیماتور میانی. اونا "والت دیزنی" رو نمی شناختن و "والت" هم مثل استادان انیمیشن حقوق خوبی به اونا پرداخت نمی کرد. به نظرم دیدگاه "والت" این بود: ببین، هرکسی میتونه این کارا رو انجام بده، حالا اگه استاد انیمیشن بودن، یه چیزی، ولی چرا باید به طراح میانی حقوق بالا پرداخت کنم؟ اونا که هنرمند نیستن.

01:42:40

گوینده 16: بیشترکسایی که در مورد رستوران برای من تعریف کردن می گفتن عالیه، ولی اکثر کارمندای قسمت بایگانی استطاعت اینو نداشتن که اونجا غذا بخورن، اونا باید میرفتن بیرون توی خیابون و ساندویچ می خوردن، چون همه حقوق ها به یه اندازه و کافی نبود، منظورم اینه که اونجا افرادی بودن که هفته ای 200 و 300 دلار حقوق می گرفتن و کسایی هم بودن که 12 دلار در هفته حقوق داشتن.

01:43:00

گوینده 14: کارمندای رده پایین "دیزنی" در سال 1940 شروع به شکایت کردن. الان "دیزنی" سهامی عام شده بود و همه میدونستن مدیر شرکت پنج یا ده برابر پردرآمدترین عضو تیمش و بیش از 100 برابر یک زن در قسمت رنگ آمیزی حقوق می گیره.

01:43:20

"دیزنی" که هنوزم اصرار داشت همه کارمنداش اونو "والت" صدا بزنن، نسبت به شکایت هایی که در استودیو جدیدش میشد بی توجه بود. طولی نکشید که همه اونو در حال پرسه زدن در سالنها می دیدن که با خودش حرف میزده و ایده داستاناشو تو ذهنش حلاجی می کرده.

اون بیشتر وقتشو تو دفترش با یه اتاق خواب و یه حموم می گذروند و گروهی محافظ هم کنار درب دفترش بودن.

01:43:53

گوینده 14: هالیوود بخاطر بازیگرا و کارگردانای فیلماش مشهور بود، اما هیچ کدوم از اینا بدون مردا و زنایی که پشت صحنه کار می کردن، زمینه فیلم رو می ساختن، نور رو تنظیم و یا انیمیشنا رو طراحی می کردن، کارخاصی نمی تونستن انجام بدن.

01:44:08

گوینده 14: وقتی قانون فدرال در سال 1935، آزادی مذاکرات کارمند و کارفرما رو تصویب کرد، دستهای پشت پرده هالیوود به کار افتاد. در اواخر 1930، اتحادیه ها و اصناف زیادی در هالیوود به وجود اومدن که در مورد حقوق و شرایط کاری بهتر مذاکره کنن. یکی از اونا انجمن "کاریکاتوریستهای پرده سینما" بود که پیشنهاد کرد انیمیشن سازا، دستیارا، طراحای میانی و هنرمندای رنگ آمیزی که در این صنعت کار می کنن نماینده داشته باشن.

01:44:40

گوینده 14: تا سال 1940، اتحادیه کاریکاتوریستها در تمام استودیوهای مطرح یه دفتر داشت بجز "دیزنی" که بیش از نیمی از مردا و زنای صنعت انیمیشن رو استخدام کرده بود.

01:44:54

گوینده 16: این صنف حتی پس از سازماندهی "ام جی ام"، "برادران وارنِر"، "اِسکرین جِمز"، "جورج پال" و "والتِر لانتِز"، تنها 150 نفرو تحت پوشش گرفته بود، در حالی که "دیزنی" 600 نفر کارمند داشت. اگه تشکیل این اتحادیه بخواد در هالیوود کاربردی داشته باشه، استودیو "دیزنی" براش آخرین مانع بود.

01:45:21

گوینده 14: "والت دیزنی" تازه داشت نگران یه چیزایی می شد. به خودش می گفت: من مثل مدیرهای چاق استودیوهای دیگه نیستم. به نظرش، اون و تیم انیمیشن سازش که اونا رو پسرای خودش میدونست با هم به این موفقیت رسیدن.

01:45:42

گوینده 19: "والت دیزنی" خودش رو پدر شرکتش میدونست و می گفت: همه افرادی که برای اون کار می کنن به کارشون، به انیمیشن ساز بودنشون، به هنرمند بودنشون وبه اینکه جزئی از یه استودیو یا کسب و کارن ایمان دارن.

01:46:02

گوینده 11: "والت" می گفت: وقتی من هرچیزی رو که بخواید براتون فراهم می کنم، چرا باید یه انجمن یا اتحادیه تو دنیا وجود داشته باشه؟ ازنظر خودش هیچ گونه پدرسالاری تو عقایدش وجود نداشت، و همش مهربونی و سخاوت بود.

01:46:21

گوینده 14: افراد زیادی تو استودیو"بوربانک" بودن که نظرشون درمورد شرایط کارمثل "والت" نبود. یکی از این افراد"آرت بَبِت" از بهترین انیمیشن سازای "دیزنی" بود که حدود یه دهه با "والت" کار می کرد، تو هرکدوم از فیلم های مطرح استودیو همکاری داشته و بتنهایی شخصیت کارتونی محبوب "گوفی" رو طراحی کرده بود. اون یکی از پردرآمدترین انیمیشن سازهای "بوربانک" بود ولی نمی تونست همدردی با انیماتورهای کم درآمد و صدها همکار، طراح و دستیار دیگه که امرارمعاششون سخت شده بود رو نادیده بگیره.

01:47:01

گوینده 11: "بَبِت" یه شخصیت بزرگ بود و پیش "والت" چاپلوسی نمی کرد. اون ارتباط خاصی با "والت" نداشت و مرد مستقلی بود و "والت" اینو دوست نداشت.

01:47:18

گوینده 16: "بَبِت" معمولآ داستان یه نقاش جوون رو بازگو می کرد که هفته ای 16 دلار درآمد داشته و شوهرش به خاطر رکود اقتصادی بیکار شده، این خانم ناهارشو برای خونوادش می برده و یه روز هم بخاطر سوء تغذیه از هوش میره.

01:47:37

گوینده 14: "والت دیزنی" این اتفاقو ندیده و مسلمآ نمی خواست درموردش چیزی هم بشنوه. وقتی متوجه شد که انجمن کاریکاتوریستها میخوان در استودیو "دیزنی" هم تشکل خودشونو برپا کنن عصبانی شد. اعتقاد داشت میتونه شرکت خودش رو همون طوری که صلاح بدونه اداره کنه.

01:47:55

گوینده 14: در فوریه 1941، "والت" تصمیم گرفت شخصآ جوابگوی خانم ها و آقایونی باشه که براش کار می کنن. تمام کارمنداشو تو تنها تالار کنفرانس استودیو که گنجایش همه 1.200 کارمندو داشت جمع کرد.

01:48:13

گوینده 15: درطول 20 سالی که تو این حرفه بودم، سختیهای زیادی رو تحمل کردم که کار هرکسی نبود. این کار مستلزم سخت کوشی، تلاش، اراده، اعتماد به نفس، ایمان و مهمتر از همه تواضع و عدم خود خواهیه. بعضیها فکر میکنن ما اینجا بین افراد تفاوت قائل میشیم. اونا تعجب میکنن که چرا بعضی افراد در تئاتر جای بهتری میشینن، چرا برخی فضای پارک بیشتری نسبت به دیگران دارن.

01:48:47

گوینده 15: من همیشه نظرم این بوده و خواهد بود: کسایی که در سازمان مشارکت بیشتری دارن، می بایست از مزایای بیشتری هم برخوردار باشن. اولین توصیه من به شما اینه که روی پای خودتون وایسین، نمیتونین کناری بشینین و انتظار داشته باشین همه چیزو به شما یاد بدن. اگه کارتون اونجوری که باید پیش نمیره، بجای غرغر و شکایت، به فکر چاره باشین.

01:49:21

گوینده 14: بیشتر کارمندا تالار رو با حالت عصبانیت ترک کردن. یه مجله جناح چپ گزارش کرده بود: این سخنرانی در مقایسه با یه سال مبارزه باعث شد اعضای بیشتری به اتحادیه "کاریکاتوریستها" بپیوندن. "بَبِت" الان دیگه مطمئن شد که کارکنای "دیزنی" به یه انجمن نیاز دارن و کارت عضویتشو درانجمن امضا کرد، این موضوع باعث شد اون پردرآمدترین کارمند "دیزنی" باشه که صراحتآ از مدیرشون سرپیچی می کنن.

01:49:50

گوینده 14: "والت" این حرکت "بَبِت" رو یه خیانت شخصی می دید. یه روز تو تالار ورودی به "بَبِت" گفت : اینکه با مدیریت مخالفت کنی و تو این کار چقدر موفق بشی برام مهم نیست. اگه از سازماندهی کارمندام برعلیه خودم دست برنداری، مستقیم میفرستمت جهنم.

01:50:13

گوینده 14: اواخر ماه می 1941، "دیزنی" یه نامه پایان کار به "بَبِت" فرستاد و دلیل اونو فعالیتهای حزبی ذکر کرد. خبر اخراج "بَبِت" خیلی سریع در استودیو پیچید. کارمندای "دیزنی" که از اتحادیه حمایت می کردن عصر روز بعدش بعد از کار همدیگه رو ملاقات کردن و با 315 رأی موافق و 4 رأی مخالف تصمیم گرفتن در برابر مدیرشون یه موضع مشخصی داشته باشن.

01:50:41

متن: تشویق

01:50:54

گوینده 14: 29 ماه "می" سال 1941، وقتی که " والت" داشت به سمت درب ورودی استودیو رانندگی می کرد، اعتصاب کنندگان در حال راهپیمایی بودن. اون مجبور بود مسیرش رو از میان بیش از 200 کارمند اعتصاب کننده ادامه بده.

01:51:14

گوینده 14: حدود نیمی از افراد بخش هنری در صف اعتصاب بیرون زده بودن و همشون هم کارمندای کم درآمد نبودن، بینشون بعضی از انیماتورهای مورد اعتماد "دیزنی" هم پیدا می شد.

01:51:30

گوینده 13: خیابون پر از اعتصاب کنندگانی بود که نه تنها از "دیزنی" بلکه از استودیوهای دیگه هم اومده بودن تا با دردست داشتن تابلوهایی به راهپیمایی بپردازن. اون محل رویایی به یه جهنم تبدیل شده بود.

01:51:41

گوینده 9: همه چی یهویی اتفاق افتاد، لحظاتی که با هم میگفتن: ما با هم به اینجا رسیدیم و پیروزیها مال هممونه، فراموش شد.

01:51:54

گوینده 12: اون تمام احساسات و باورهاش رو به پای این استودیو ریخت. الان همین استودیو و چیزی که خودش خلق کرده بود در برابرش وایساد.

01:52:05

گوینده 31: نور امید هرچند کوچیکی درون "والت دیزنی" باقی موند، هرچند بعد از اعتصاب آدم دیگه ای شد.

01:52:22

گوینده 14: هرکس دیگه ای اگه بود، ممکن بود یه روزی از محل رویاییش عبور کنه و اونو به یاد بیاره، اما "دیزنی" کارهای زیادی داشت انجام بده و وای بحال موانعی که بخوان سر راهش قرار بگیرن .

01:52:44

تحسین کننده: بهم گفته بودی داستان جالبیه.

01:52:47

گوینده مرد: "والت" بعد از اعتصاب دیگه به هیچکی اعتماد نداشت.

01:52:51

متن: مادر!

01:52:51

گوینده مرد: وقتی فیلم به بازار اومد، انگار" دیزنی" یه آدم دیگه ای شده بود.

01:52:58

گوینده زن: من محلی رو میخوام بسازم که در اون افراد خانوده هاشون رو بیارن و بهشون خوش بگذره.

01:53:03

گوینده زن: "والت دیزنی" بر همه تاثیر گذاشت و هیچ کس هم استثنا نبود.

01:53:08

گوینده 1: پایان فیلم: "والت دیزنی در تجربه یه آمریکایی"